

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفید

تازیانه‌های سلوک

استاد کریم محمود حقیقی

سفید

فهرست



۱۹	بیشگفتار	□
۱۹	مراقبه و محاسبه و معرفت نفس	◁ تازیانه ۱
۲۷	مراقبه و محاسبه و معرفت نفس	◁ تازیانه ۱
۲۸	فریاد جرس	◁ تازیانه ۲
۲۹	معیت خداوند	◁ تازیانه ۳
۲۹	بهترین عبادت	◁ تازیانه ۴
۳۰	محبوب یابی	◁ تازیانه ۵
۳۰	برترین دشمن	◁ تازیانه ۶

۳۱.....	از حقیقت روی برمتاب	◁	تازیانه ۷
۳۱.....	تحصیل علم برای دنیا	◁	تازیانه ۸
۳۲.....	حقیقت جاودانه هست	◁	تازیانه ۹
۳۲.....	معرفت نفس	◁	تازیانه ۱۰
۳۲.....	جلال حق تعالی	◁	تازیانه ۱۱
۳۳.....	مانع راه	◁	تازیانه ۱۲
۳۳.....	توبه	◁	تازیانه ۱۳
۳۴.....	سیر الی الله و فی الله	◁	تازیانه ۱۴
۳۴.....	سیر در خویشتن	◁	تازیانه ۱۵
۳۵.....	غول مردم خوار	◁	تازیانه ۱۶
۳۶.....	پیروی اکثریت	◁	تازیانه ۱۷
۳۶.....	طلب	◁	تازیانه ۱۸
۳۷.....	آرزو	◁	تازیانه ۱۹
۳۷.....	برترین نعمت	◁	تازیانه ۲۰
۳۸.....	بهترین معلوم	◁	تازیانه ۲۱
۳۸.....	آخرین کلام ابوسعید ابوالخیر	◁	تازیانه ۲۲
۳۹.....	استقامت	◁	تازیانه ۲۳
۳۹.....	اثر عشق	◁	تازیانه ۲۴

۴۰..... دیدار حق تعالی	◁	تازیانه ۲۵
۴۰..... آشنای راه.....	◁	تازیانه ۲۶
۴۰..... شناخت حق.....	◁	تازیانه ۲۷
۴۱..... دانش در خدمت شهرت.....	◁	تازیانه ۲۸
۴۱..... اولیاء الله.....	◁	تازیانه ۲۹
۴۲..... ارزش خرد.....	◁	تازیانه ۳۰
۴۳..... سبقت رحمت بر غضب.....	◁	تازیانه ۳۱
۴۳..... تجرد روح.....	◁	تازیانه ۳۲
۴۴..... معنی سیر و سلوک.....	◁	تازیانه ۳۳
۴۴..... بنده کیستم.....	◁	تازیانه ۳۴
۴۴..... گم کردن خویش.....	◁	تازیانه ۳۵
۴۵..... اثر نور.....	◁	تازیانه ۳۶
۴۵..... اثر خوف.....	◁	تازیانه ۳۷
۴۶..... جهد چهل ساله.....	◁	تازیانه ۳۸
۴۶..... نیت و عمل.....	◁	تازیانه ۳۹
۴۷..... جاودانگی ها.....	◁	تازیانه ۴۰
۴۷..... بند چیست.....	◁	تازیانه ۴۱
۴۸..... حضور در عالم معنا.....	◁	تازیانه ۴۲

۴۸	با که همنشین باشیم.....	◁	تازیانه ۴۳
۴۹	سه انکار.....	◁	تازیانه ۴۴
۴۹	روش مؤمن.....	◁	تازیانه ۴۵
۵۰	علم بی عمل.....	◁	تازیانه ۴۶
۵۰	غفلت.....	◁	تازیانه ۴۷
۵۰	تنها خدا.....	◁	تازیانه ۴۸
۵۱	دل های پاک.....	◁	تازیانه ۴۹
۵۱	بت چیست.....	◁	تازیانه ۵۰
۵۱	ادب چیست.....	◁	تازیانه ۵۱
۵۲	سه ره گشا.....	◁	تازیانه ۵۲
۵۲	دلیل عاشق.....	◁	تازیانه ۵۳
۵۲	دل دوستان.....	◁	تازیانه ۵۴
۵۳	رزق دوستان.....	◁	تازیانه ۵۵
۵۳	دوست خدا.....	◁	تازیانه ۵۶
۵۴	دوستان خدا.....	◁	تازیانه ۵۷
۵۵	انس.....	◁	تازیانه ۵۸
۵۵	مرگ عاشق.....	◁	تازیانه ۵۹
۵۵	سیر آفاتی.....	◁	تازیانه ۶۰

استقامت	۵۶	تازیانه ۶۱
انس با خلوت	۵۷	تازیانه ۶۲
آیینۀ مرگ	۵۸	تازیانه ۶۳
ایمان راستین	۵۸	تازیانه ۶۴
حبّ دنیا	۵۹	تازیانه ۶۵
زهد چیست	۵۹	تازیانه ۶۶
آشنایی با ملکوت	۶۰	تازیانه ۶۷
حجاب معرفت	۶۰	تازیانه ۶۸
سه نهاد انسانی	۶۱	تازیانه ۶۹
ارزش اندوه	۶۱	تازیانه ۷۰
معیجت حق تعالی	۶۲	تازیانه ۷۱
میوه درخت عالم	۶۲	تازیانه ۷۲
غذای نور	۶۲	تازیانه ۷۳
مجلس علم	۶۳	تازیانه ۷۴
ساختار انسان	۶۳	تازیانه ۷۵
اولیاء کیانند	۶۴	تازیانه ۷۶
عظمت قلب مؤمن	۶۵	تازیانه ۷۷
فیض سحر	۶۶	تازیانه ۷۸

۶۷.....	نعمات انفس	◁	تازیانه ۷۹
۶۷.....	نشئه دنیا نمودار نشئه آخرت.....	◁	تازیانه ۸۰
۶۸.....	راهبری قرآن	◁	تازیانه ۸۱
۶۸.....	مراحل توبه.....	◁	تازیانه ۸۲
۶۹.....	بیدار باش	◁	تازیانه ۸۳
۷۰.....	آمادگی برای مرگ	◁	تازیانه ۸۴
۷۰.....	نعمت‌هایی که در انتظار توست	◁	تازیانه ۸۵
۷۱.....	رضایت	◁	تازیانه ۸۶
۷۱.....	رضایت به امور.....	◁	تازیانه ۸۷
۷۱.....	محاسبه	◁	تازیانه ۸۸
۷۲.....	چگونگی عبادت	◁	تازیانه ۸۹
۷۲.....	حالات آدمی	◁	تازیانه ۹۰
۷۳.....	ثمرات تقوا	◁	تازیانه ۹۱
۷۶.....	حرکت الحب	◁	تازیانه ۹۲
۷۶.....	لطف حق	◁	تازیانه ۹۳
۷۷.....	شب	◁	تازیانه ۹۴
۷۸.....	گوش و استماع	◁	تازیانه ۹۵
۸۰.....	آنچه سالکان را در مکاشفه نصیب است	◁	تازیانه ۹۶

۸۰.....	حضور قلب	◁	تازیانه ۹۷
۸۰.....	رحمت پروردگار.....	◁	تازیانه ۹۸
۸۱.....	قلب خاشع	◁	تازیانه ۹۹
۸۱.....	خلوص و اربعین	◁	تازیانه ۱۰۰
۸۲.....	نفاق و ریا	◁	تازیانه ۱۰۱
۸۳.....	انقطاع	◁	تازیانه ۱۰۲
۸۳.....	هجرت به کجا است	◁	تازیانه ۱۰۳
۸۴.....	فناى از خویشان	◁	تازیانه ۱۰۴
۸۴.....	تسویف	◁	تازیانه ۱۰۵
۸۵.....	سعادت از دیدگاه وحی و ولایت	◁	تازیانه ۱۰۶
۸۶.....	طریق گدایی	◁	تازیانه ۱۰۷
۸۸.....	التماس	◁	تازیانه ۱۰۸
۸۹.....	در میان گنهکاران	◁	تازیانه ۱۰۹
۹۰.....	فواید اخلاص	◁	تازیانه ۱۱۰
۹۱.....	مراتب علم	◁	تازیانه ۱۱۱
۹۲.....	هدف آفرینش	◁	تازیانه ۱۱۲
۹۴.....	راه یابی به حقیقت	◁	تازیانه ۱۱۳
۹۵.....	زهد	◁	تازیانه ۱۱۴

۹۵	آخرین نماز	◁	تازیانه ۱۱۵
۹۶	مقام فنا	◁	تازیانه ۱۱۶
۹۸	شراب اولیاء	◁	تازیانه ۱۱۷
۹۹	توضیحی در رمز فنا	◁	تازیانه ۱۱۸
۱۰۰	رمز ظهور	◁	تازیانه ۱۱۹
۱۰۱	معرفت ذات او از اذهان دور است	◁	تازیانه ۱۲۰
۱۰۴	طلب عمر دراز برای چه	◁	تازیانه ۱۲۱
۱۰۵	مراتب تجلی	◁	تازیانه ۱۲۲
۱۰۷	معرفت نفس	◁	تازیانه ۱۲۳
۱۰۷	تجسم عمل	◁	تازیانه ۱۲۴
۱۰۸	علم و عمل قرین یکدیگرند	◁	تازیانه ۱۲۵
۱۰۹	تأثیر معاشرت	◁	تازیانه ۱۲۶
۱۰۹	خود را دریاب	◁	تازیانه ۱۲۷
۱۱۰	معرفی دنیا	◁	تازیانه ۱۲۸
۱۱۱	خودشناسی	◁	تازیانه ۱۲۹
۱۱۱	دنیا	◁	تازیانه ۱۳۰
۱۱۲	هدف یابی	◁	تازیانه ۱۳۱
۱۱۲	پندار	◁	تازیانه ۱۳۲

۱۱۳	غفلت	◁	تازیانه ۱۳۳
۱۱۴	اهمیت ذکر	◁	تازیانه ۱۳۴
۱۱۵	سخنانی از شمس تبریزی	◁	تازیانه ۱۳۵
۱۱۵	با عصیان، ثواب پذیرفته نیست	◁	تازیانه ۱۳۶
۱۱۶	فقط پارسایی	◁	تازیانه ۱۳۷
۱۱۷	مقام انسان	◁	تازیانه ۱۳۸
۱۱۸	علم را از که جوییم	◁	تازیانه ۱۳۹
۱۱۹	توقف تا کجا	◁	تازیانه ۱۴۰
۱۱۹	اهمیت تقوا	◁	تازیانه ۱۴۱
۱۲۰	من در میان جمع و دلم جای دیگر است	◁	تازیانه ۱۴۲
۱۲۰	لذت انس	◁	تازیانه ۱۴۳
۱۲۲	علوم دنیایی	◁	تازیانه ۱۴۴
۱۲۲	عظمت قلب آدمی	◁	تازیانه ۱۴۵
۱۲۳	در طلب آرزو	◁	تازیانه ۱۴۶
۱۲۳	چه کنم	◁	تازیانه ۱۴۷
۱۲۳	هیچ کس جز خدا را دوست نداشته	◁	تازیانه ۱۴۸
۱۲۵	حجاب قلب	◁	تازیانه ۱۴۹
۱۲۵	انس با حق	◁	تازیانه ۱۵۰

۱۲۶	از چه شادید	◁	تازیانه ۱۵۱
۱۲۶	مرگ و معاد	◁	تازیانه ۱۵۲
۱۲۷	رضایت حق تعالی	◁	تازیانه ۱۵۳
۱۲۸	تمنا	◁	تازیانه ۱۵۴
۱۲۹	چراغ‌های راه	◁	تازیانه ۱۵۵
۱۳۰	تشویق بر تهجد	◁	تازیانه ۱۵۶
۱۳۱	انسان بیدار	◁	تازیانه ۱۵۷
۱۳۱	جوان خاضع	◁	تازیانه ۱۵۸
۱۳۲	عشق مجازی	◁	تازیانه ۱۵۹
۱۳۲	عارف کجا وارد می‌شود	◁	تازیانه ۱۶۰
۱۳۳	مجرد شو	◁	تازیانه ۱۶۱
۱۳۳	وای از گناه	◁	تازیانه ۱۶۲
۱۳۳	سه لشکر	◁	تازیانه ۱۶۳
۱۳۴	بهترین پناهگاه	◁	تازیانه ۱۶۴
۱۳۶	همه جا با خدا	◁	تازیانه ۱۶۵
۱۳۷	انسان	◁	تازیانه ۱۶۶
۱۳۷	اسیر بطن اهل باطن نمی‌شود	◁	تازیانه ۱۶۷
۱۳۸	علامت قبولی نماز	◁	تازیانه ۱۶۸

۱۳۹.....	مقام یقین.....	◁	تازیانه ۱۶۹
۱۴۰.....	بزرگترین سعادت.....	◁	تازیانه ۱۷۰
۱۴۰.....	پاسخ‌ها را آماده دارید.....	◁	تازیانه ۱۷۱
۱۴۱.....	توحید.....	◁	تازیانه ۱۷۲
۱۴۲.....	علم کجاست.....	◁	تازیانه ۱۷۳
۱۴۲.....	توحید.....	◁	تازیانه ۱۷۴
۱۴۳.....	فایده سجده شکر.....	◁	تازیانه ۱۷۵
۱۴۴.....	زندگانی و مرگ.....	◁	تازیانه ۱۷۶
۱۴۵.....	خوشی‌ها و سختی‌های دنیا.....	◁	تازیانه ۱۷۷
۱۴۵.....	عبودیت محض.....	◁	تازیانه ۱۷۸
۱۴۶.....	برترین هدف.....	◁	تازیانه ۱۷۹
۱۴۶.....	بهشت.....	◁	تازیانه ۱۸۰
۱۴۷.....	مؤمن را همه دوست دارند.....	◁	تازیانه ۱۸۱
۱۴۸.....	غربت انسان.....	◁	تازیانه ۱۸۲
۱۴۹.....	تماس با نامحرم.....	◁	تازیانه ۱۸۳
۱۵۰.....	بی‌هدفان.....	◁	تازیانه ۱۸۴
۱۵۰.....	مراقبت زبان.....	◁	تازیانه ۱۸۵
۱۵۱.....	قیمت شخص.....	◁	تازیانه ۱۸۶

۱۵۱.....	توحید.....	◁	تازیانه ۱۸۷
۱۵۲.....	فقط دوست.....	◁	تازیانه ۱۸۸
۱۵۲.....	اهمیت روح مؤمن.....	◁	تازیانه ۱۸۹
۱۵۳.....	فنای عاشق در معشوق.....	◁	تازیانه ۱۹۰
۱۵۳.....	دنیا به غفلت پایدار است.....	◁	تازیانه ۱۹۱
۱۵۴.....	معرفت نفس.....	◁	تازیانه ۱۹۲
۱۵۵.....	لغزش عالم.....	◁	تازیانه ۱۹۳
۱۵۶.....	عشق یعنی چه.....	◁	تازیانه ۱۹۴
۱۵۷.....	حجاب‌ها.....	◁	تازیانه ۱۹۵
۱۵۷.....	توحید ناب.....	◁	تازیانه ۱۹۶
۱۵۸.....	اسم اعظم.....	◁	تازیانه ۱۹۷
۱۵۸.....	رضایت به امور.....	◁	تازیانه ۱۹۸
۱۵۹.....	وجه الله.....	◁	تازیانه ۱۹۹
۱۵۹.....	عدم دسترسی به ذات.....	◁	تازیانه ۲۰۰
۱۶۱.....	کتاب نامه.....	□	
۱۶۳.....	واژه نامه.....	□	



سالکی را گفت آن پیرکهن

چند از مردان حق گویی سخن

گفت خوش آید زبان را بر دوام

تا بگوید ذکر ایشان را مدام

گر ندارم از شکر جز نام، بهر

این بسی بهتر که اندر کام، زهر

گر نهام زیشان از ایشان گفته‌ام

خوشدلم کاین قصه از جان گفته‌ام



پیشگفتار

«الحكمة روضة العقلاء و نزهت النبلاء»^۱.
حکمت، بوستان خردمندان و تفرّجگاه فرزنانگان است.

[حضرت علی (ع)]

جان انسان در این غربت سرای خاک و دور مانده از افلاک، سرگرم رفع
احتیاجات بدن همچون خوراک، پوشاک و مسکن یا وابستگی و دل دادن
به بستگان و دوستان آن قدر مشغول می شود که راه و رسم هدف یابی و
انگیزه آفرینش خویش را از یاد می برد.

«و ما الحياة الدّنيا الاّ متاع الغرور»^۲.
حیات دنیا جز متاع فریب چیزی نیست.

آیه شریفه «انا لله و انا اليه راجعون» هر چند برای دردمندان فراق،

۱. غررالحکم.

۲. آل عمران، ۱۸۵.

بزرگ‌ترین مژده است، اما برای غفلت زدگان این فریب سرای، فریاد جرس است که: برخیزید، اینجا جای ماندن نیست، شما در سفیرد نه در حضر. حضرت پروردگار آنجا که بیداران را یاد می‌کند، می‌فرماید:

«انّا اخلصناهم بخالصّة ذکرى الدّار»^۱.

ما ایشان را با یاد آن سرای ناب کردیم.

یعنی خانه آنجاست، خانه را از یاد مبرید.

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن جایی است کان را نام نیست

[شیخ بهایی]

□ عزیزان خواننده! گر شما را هوس یاد آن سرای است و عازم حرکت و سلوک هستید، و نمی‌خواهید که در این لجنزارِ غرورآفرینِ دنیا بلغزید، محتاج این سه برنامه هستید:

● الف) در هر شبانه‌روز دقایقی را از کار دنیا دست کشیده و در را بر خود ببندید و کسان و بستگان را رها کرده و با خدای خویش خلوت کنید و در این خلوتسرا به یاد آرید خلوتخانهٔ قبر را که همه کسان با شما پشت کرده و به کار خود پرداختند.

کلّ مألوفات از دست رفته، من ماندم و تنها با خدای خویش؛ اگر در

نماز جماعت شرکت نمی‌کنید، نماز و تعقیبات، قرآن و دعا را در همین خانه خلوت انجام دهید و به حساب خود رسید و زیاد بیندیشید که از کجا آمده‌ام و برای چه آمده‌ام و به کجا می‌روم؟

یکی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی در هنگام فراغت از تحصیل به نزد ایشان رفت و از وی تقاضای اندرزی کرد؛ نصیحت استاد به شاگردش همین مطلب بود.

بعد از ده سال میرزا سفری به تبریز رفت و جویای حال همین شاگردش شد. یارانش گفتند: آقا! شما به او فرموده بودید شبانروزی یک ساعت به این کار پرداز، او در این خلوتسرای لذتی چشیده که آنجا رارها نمی‌کند.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت ندانی

● (ب) در هفته جلسه‌ای که منحصراً تذکر و یاد خدا در آن است شرکت کنید. مجلسی که چون از آن بر می‌خیزید خود را با خداوند نزدیک‌تر بینید، حس کنید که در حین خروج از زمان ورود سبک‌تر شده‌اید، چنین مجلس را رها نکنید.

چو بر سنبل چَرد آهوی تاتار ز نافش بوی مشک آید پدیدار

بهترین سرگرمی شما همین مجالس باشد؛ به ویژه مجلسی که از چراغی نور برگیرد که نیروگاه آن چراغ در آسمان باشد.

«همه چیز ملالت‌آور می‌شود جز سخنان دلنشین حکیمانه»^۱

[حضرت علی (ع)]

● (ج) در خلال ساعات روز آنگاه که آدمی از کار دنیا فراغتی پیدا کرده و نمی‌داند به چه کار پردازد، به کتابی رجوع کند که سخنان حکیمانه و تذکری خردمندانه در آن باشد و شما را از غفلت و تحجر باز دارد.

«این دل‌ها همچون بدن‌ها خسته می‌شود، پس برای زدودن

خستگی آنها سخنان حکیمانه را به آنها تقدیم کنید»^۲

[حضرت علی (ع)]

بهترین مونس شما در زندگانی همین نوشتارهاست.

جالب آنکه زمان و مکان در دست اهل مطالعه تسخیر می‌شود.

شما اگر در زمان حضرت امام خمینی «قدس سره» میل داشتید ایشان را ملاقات کرده از سخنان آن بزرگوار بهره‌مند شوید، بسا امکان نداشت و یا اگر فرصتی دست می‌داد، دقایقی بیش دوام نداشت؛ اما چون کتب ایشان را به مطالعه پردازید، گویی امام به خانه شما آمده است.

این امر شامل کل بزرگان و عرفای گذشته هزار ساله می‌شود، گویی دم مسیحایی را دارید که ارواح رفتگان قرون پیش را زنده کرده و از آنان اندرز و راه و رسم می‌طلبید.

۱. غرر الحکم.

۲. نهج البلاغه.

«کتاب‌ها بوستان‌های دانشمندانند، از خرامیدن در این گلزارها
روی بر مگردانید.» [حضرت محمد (ص)]

حال اگر دردی دارید این مجموعه داروست و اگر طالب راهید نقشه راه
را در این کتاب می‌یابید.

اما مطالعه شما نه مطالعه یک رمان و داستان را ماند. نیاز است که
در هر مجلس منحصرأ از یک تازیانه بهره گیرید و در آن بیندیشید که
رخت از این خارستان فریب برچینید و آهنگ سفر کنید که اینجا جای
ماندن نیست.

شبی خوابم اندر بیابان فید

فرو بست پای دویدن به قید

شتربانی آمد به هول و ستیز

مهار شتر بر سرم زد که خیز

مگر دل نهادی به مردن ز پس

که بر می‌نخیزی به بانگ جرس

مرا همچو تو خواب خوش درسر است

و لیکن بیابان به پیش اندر است^۱

[سعدی]

۱. کلیات، ص ۳۳۲.

حقیر سعی نموده سخنان حکمت‌آمیز را در مجلداتی چند از نظر عزیزان طالب بگذراند و امید که سودمند افتد و مورد ایراد قرار نگیرد؛ چه برای رفع خستگی از قرآن و احادیث و سخنان بزرگان و حتی شعر حکیمانه برای تنوع موضوع بهره گرفتیم. چه فرمودند: «ان بعض الشعر لحکمه» امید که این دسته گل عطرآگین همه عمر شمیمش شما را سرمست دارد، بی‌خبران را خبر آورد و طالبان را سرعت افزاید.

این سخن شیر است در پستان جان

بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان

مستمع چون تشنه و جوینده شد

واعظ ار مرده بود گوینده شد

مستمع چون تازه آید بی ملال

صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال

هر چه را خوب و خوش و زیبا کنند

از برای دیده‌بینا کنند

کی بود آواز چنگ و زیر و بم

از برای گوش بی‌حس اصم

[مولوی]

□

باری اگر شما را دیده بیناست، این گلزار و گر شما را گوش شنواست،
این نای دل انگیز که فرموده‌اند: «فذكر ان الذكرى تنفع المؤمنين»^۱
یادآور شو که تذکر سود می‌دهد گروندگان را.

کریم محمود حقیقی



تازیانه ۱

مراقبه و محاسبه و معرفت نفس



● «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله انّ الله خیر بما تعملون و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانسهم انفسهم اولئک هم الفاسقون»^۱

«ای گروندگان! خدا را پرهیزگار باشید و باید بنگرد که هر کس برای فردایش چه پیش فرستاده؟ خدا را پرهیزگار باشید، نباشید همچون آن کسان که خدا را از یاد بردند در نتیجه خویشتن را فراموش کردند، ایشانند گنهکاران.»

﴿مؤلف: خواننده عزیز! جای تأمل است که این آیه تنها آیه‌ای است که دوبار در آن کلمه «اتقوا الله» به کار رفته و سخت موظف می‌سازد انسان را که مادام به حساب اعمال خویشتن بپردازد و سپس تذکر این نکته که از یاد بردن خدا فراموشی خویشتن است و وای بر آن کس که خویشتن را از یاد برد.

تازیانه ۲

فریاد جرس



- «اکثر من الزاد فان الطريق بعيد بعيد».
- توشه را زیاد بیندوز که راهی که در پیش است، بس دور است.
- «و جدد السفینه فان البحر عمیق عمیق».
- کشتی را نوسازی کن که دریایی که باید از آن بگذری بس ژرفناک است.
- «و اخلص العمل فان الناظر بصیر بصیر».
- عملت را ناب و خالص نما که نظاره گر بس بیناست.
- «آخر نومک الی القبر و فخرک الی المیزان و شهوتک الی الجنّة و راحتک الی الآخره و لذتک الی الحور العین».
- خوابت را برای آرامگاه، افتخارت را برای نتیجه میزان عمل، امیالت را برای بهشت، راحتت را برای آخرت و لذتت را برای حور العین به تأخیر انداز.
- «و کن لی اکن لک».
- تو برای من باش تا من نیز برای تو باشم.
- «و تقرّب الیّ با ستهانت الدنيا و تبعد عن النار لبغض الفجّار و حبّ الابرار فانّ الله لا یضیع اجر المحسنین».
- [حدیث قدسی؛ کلمه الله]
- نزدیکی جوی به من با کوچک شمردن دنیا و دوری گزین از آتش با بغض گنهکاران و محبت نیکان، چرا که خداوند ضایع نمی سازد پادش نیکان را.

تازیانه ۳

معیت خداوند



● «هو معکم اینما کنتم».

او با شماست هر جا که باشید.

ارتباطی بی تکلف بی قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

تازیانه ۴

بهترین عبادت



● «افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده

و تفرغ لها فهو لایبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عرام علی یسر».^۱

[حضرت محمد (ص)]

برترین مردم آن کس است که عاشق عبادت باشد، عبادت را در آغوش

کشد و آن را دوست دارد با قلبش و با بدنش بدان درآمیزد و خود را برای

انجام آن از کارهای زاید فارغ سازد و او را باکی نباشد که صبح کند در دنیا با

سختی یا آسانی.

۱. کافی، ج ۳.

تازیانه ۵

محبوب یابی



● «من احبّ شیئا اکثر ذکره».

[حضرت محمد (ص)]

هر آن کس آنچه را دوست دارد، زیاد به یادش پردازد.

﴿مؤلف﴾: با این تمرین می‌توانی اقلّاً در یک شبان روز محبوب خود را بیابی.

تازیانه ۶

برترین دشمن



کسی به ابوذر نوشت: مرا نصیحتی کن. ابوذر برایش نوشت: با نزدیک‌ترین دوستت ستم روا مدار. وی پاسخ داد: این چگونه نصیحتی باشد؟!

ابوذر جواب نوشت: تو نزدیک‌تر از خود به خود نداری. آدمی باگناهی که می‌کند، بالاترین ستم را به خود روا می‌دارد.

تازیانه ۷

از حقیقت روی برمتاب



- «لا تستوحش من الطريق الحق لقلّة اهله». [حضرت علی (ع)]
از راه حق که رهروانش بس اندک است مهراس.

﴿مؤلف: ای عزیز! در بند چند ضرب المثل عامیانه همچون «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو». پای خود از طّی طریق هرگز میند که راه نور را رهروان اندک است، هر آن‌گاه با معارف قرآن آشنایی یافتی، این قبیل ضرب المثل‌ها را بر دیوار کوبی.

تازیانه ۸

تحصیل علم برای دنیا



تحصیل علم جهت لقمهٔ دنیایی از چه کنی؟! این رسن از بهر آن است که با آن از چاه بر آیند، نه از بهر آنکه از این چاه به چاه دیگر فرو روند.
[شمس تبریزی]

تازیانه ۹

حقیقت جاودانه هست

بسا مردگان که سخن آنها دل را زنده می‌کند و بسا زندگان که دیدار آنها
دل را می‌میراند. [سهل تستری]

تازیانه ۱۰

معرفت نفس

• «لا تجعل طبیعتک حاکمة علی حیات الالهیت»^۱. [ابن عربی]
عالم طبیعی خود را بر حیات الهیت چیره مساز.

تازیانه ۱۱

جلال حق تعالی

کسی که عظمت جلال خداوندی در جان او تجلی کند و جلالت مقام
الهی در دل او افتد، سزاوار است که برای این عظمت و جلال هر چیز دیگر
در نظر او کوچک جلوه کند.^۲ [حضرت علی (ع)]

۲. نهج البلاغه.

۱. فتوحات المکیة؛ باب ۶۸.

تازیانه ۱۲



مانع راه



• «لو لا انّ الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء».
[حضرت محمد (ص)]
اگر شیاطین بر دل‌های انسان‌ها احاطه نمی‌کردند، هر آینه بر ملکوت آسمان‌ها می‌نگریستند.

مؤلف: این دیدگاه همان جاست که خداوند به حضرت ابراهیم (ع) نشان داد: «کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین».^۱
و تو را نیز فرمود: «اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض».

تازیانه ۱۳



توبه

چرک اندرون می‌باید پاک شود که ذره‌ای چرک اندرون آن کند که صد هزار چرک بیرون نکند، آن چرک اندرون را کدام آب پاک کند؟ سه چهار مشک از آب دیده، آن هم نه هر آب دیده‌ای، الا آب دیده‌ای که از صدق خیزد.
[شمس تبریزی]

تازیانه ۱۴

سیر الی الله و فی الله

سیر الی الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند که از هستی خود نیست شود و به هستی خدا هست شود، به خدا زنده و دانا شود و بینا و گویا گردد.

اگر چه سالک، هیچ هستی به خود نداشت، اما می‌پنداشت که دارد، آن پندار برخیزد و به یقین بداند که هستی خدا راست و بس؛ چون دانست و دید که هستی خدا راست «سیر الی الله» تمام شد، اکنون آغاز «سیر فی الله» هست و «سیر فی الله» عبارت از آن است که سالک چون به هستی خدا زنده و دانا و بینا و گویا و شنواگشت، چندان سیر کند که اشیاء را کماهی به تفصیل و تحقیق بداند و ببیند چندان که هیچ چیز در ملک و ملکوت و جبروت بر وی پوشیده نماند.^۱ [عزیز الدین نسفی]

تازیانه ۱۵

سیر در خویشتن

آن‌که در خود فرو نرفته است و در مجاور ملکوت سیر نکرده است

۱. انسان کامل.

و از دیار جبروت سر در نیاورده است، سیاحت و سیاحت را چه وزنی
 نهاده است؟^۱ [آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۶

غول مردم خوار

دنیا غول مردم خوار است، قوت او دل بنی آدم است و قوت و انتعاش
 به آن می یابد، خوبی های گوناگون که بر عرصه هامون پهن کرده، دانه ای
 است که جهت صید قلوب بنی آدم ریخته، شباک تعلقات گسترده در
 خلف دل آرام گرفته؛ چون مرغ دل، میل دانه لذات کرد، شباک در دست و
 گردن او افتاد.

صیاد بر سرش تاختن آرد و به کارد ناکامی، کامش ببرد و به چنگال
 مصایب بال و پرش برکند و به آتش غم کبابش کند و هم اکنون در زیر دندان
 اوست و او را می خاید.

نه هرکس خود را دل شکسته و در فشار و تنگی می یابد؟ اثر، بی مؤثر
 نمی باشد. این فشار در کام او می باید و این شکست در زیر دندان او، پس از
 چه باور نداریم که در زیر دندانی گرفتاریم مادام که او را فرو نبرده ممکن
 است که از چنگ او رهایی یابد و کسرها که یافته جبران کند.^۲

[عبدالله قطب شیرازی]

۱. صد کلمه.

۲. مکاتیب، مکتوب ۶.

تازیانه ۱۷

پیروی اکثریت

□

• «و إن تطع اکثر من فی الارض یضلّوک عن سبیل اللّٰه ان یتّبعون الا الظنّ و ان هم الا یخرسون»^۱.

و اگر اطاعت کنی اکثر مردم جهان را، تو را از راه خداگمراه می‌سازند، اینان پیروی نمی‌کنند جز گمان را و جز این نیست که مادام در پندار به سر می‌برند.

تازیانه ۱۸

طلب

□

آن آرزوی که می‌ورزی. [خواجه عبدالله انصاری]

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

[مولوی]

۱. انعام ۱۱۷.

تازیانه ۱۹

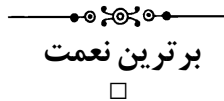


آرزو

- «لو لا انّ الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء»
[حضرت محمد (ص)]

اگر شیاطین احاطه نمی‌کردند دل‌های انسان‌ها را هر آینه می‌نگریستند
ملکوت آسمان‌ها را.

تازیانه ۲۰

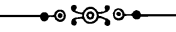


برترین نعمت

- «ما انعم الله علی عبد اجلّ من ان یكون فی قلبه مع الله غیره»
[امام صادق (ع)]

هیچ نعمتی خداوند به بنده‌اش نداده همچون آنکه در دلش جز خدا
چیزی نباشد.

تازیانه ۲۱



بهترین معلوم



بیهوده در شناختن موجودات خشک و بی‌روح رنج مبر، بلکه خود را بشناس که شناختن نفس انسان، بالاتر از شناختن اسرار طبیعت است.

[سقراط]

تازیانه ۲۲



آخرین کلام ابوسعید ابوالخیر



بدانید که ما رفتیم و چهار چیز به شما میراث بگذاشتیم:

رُفت و روی، جُست و جوی،

شست و شوی، و گفت و گوی.

تا شما بر این چهار باشید، آب جوی شما روان و زراعت ایمان شما تازه بود و تماشاگاه خلقان باشید، جهد کنید تا از این چهار اصل چیزی از شما فوت نشود، آخر عهد است، چیزی نماند و آنچه مانده بود نیز رفت، این کار بر ما ختم شد و ما را هزار ماه تمام شد و ورای هزار شما را نیست
«أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱.

۱. اسرار التوحید.

تازیانه ۲۳

استقامت



- «والذی نفسی بیدی لا یستقیم ایمان احدکم حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه و لا یستقیم لسانه حتی یستقیم عمله».

[حضرت محمد (ص)]

سوگند به آن که جانم به دست اوست، مستقیم نگردد ایمان احدی از شما تا آنکه قلبش مستقیم نگردد و قلبش مستقیم نگردد تا زبانش مستقیم نگردد و زبانش مستقیم نگردد تا عملش مستقیم نگردد.

تازیانه ۲۴

اثر عشق

ای عزیز! وقت باشد که عاشق چنان مستغرق شود که نام معشوق را فراموش کند، بلکه غیر معشوق هر چیز که باشد جمله فراموش کند، عشق برای سالکان براق و مرکب است، هر آنچه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند، سالک به صد چله آن مقدار سیر نتواند کرد که عاشق در یک طرفه العینی، از جهت آنکه عاقل در دنیا است و عاشق در آخرت است، نظر عاقل در سیر، به قدم عاشق نرسد.^۱ [عزیزالدین نسفی]

۱. انسان کامل.

تازیانه ۲۵

دیدار حق تعالی

هر آنچه از نظر خرد و عقل مجهول بود، علتش یکی از سه چیز است: یا به واسطه نارسایی و پیچیدگی در ذات آن است یا به واسطه حجاب و پوشیدگی از خارج و ستی بین مُدرک و مُدرک است و یا به واسطه نهایت ظهور و شدت نور است که بینا از بینایی آن عاجز است، عدم معرفت ذات حق تعالی از سنخ سوم است.^۱ [ملا صدرا]

مؤلف: چون این شدت نور خارج از ذات نیست معنی آیه «یا من یحول بین المرء و قلبه» برایت روشن شود.

تازیانه ۲۶

آشنای راه

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد [سعدی]

تازیانه ۲۷

شناخت حق

الهی! هر آن کس تو را شناخت، هر چه غیر از تو بود بینداخت. [خواجه عبدالله انصاری]

۱. شرح کافی.

تازیانه ۲۸

دانش در خدمت شهرت



تحصیل علم جهت لقمه دنیاوی از چه کنی؟ این رسن از بهر آن است که با آن از چاه برآیند، نه از بهر آنکه از این چاه به چاه دیگر فروروند.

[شمس تبریزی]

تازیانه ۲۹

اولیاء الله



• «من عرف الله و عظمته فاه من الكلام و بطنه من الطعام و عفی نفسه بالصیام و القیام، قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هولاء اولیاء الله؟ قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا، و نظروا فکان نظرهم عبره، و نطقوا فکان نطقهم حکمه و مثوا فکان مشیهم بین الناس برکه، لو لا الآجال التي قد کتبت علیهم لم تقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب».

[حضرت محمد (ص)]

هر آن کس که شناخت خدا و عظمتش را، دهانش از سخن باز می ماند و شکمش از طعام و نفسش پاک شود با روزه و قیام شبانگاه. گفتند: یا رسول الله تو را به پدران و مادرانت سوگند اینانند اولیاء خدا؟ فرمود:

اولیاء خداوند خاموشند، اما خاموشی اینان یاد خداست، می‌نگرند اما نگرش اینان قرین عبرت است، سخن می‌گویند اما گفتارشان از روی حکمت است، با مردم درآمیزند اما آمیزش اینان در میان مردم برکت است، گر نبود اجل‌هایی که مقدر شده است برای ایشان، لحظه‌ای جان‌های ایشان در کالبد باقی نمی‌ماند از ترس عذاب و شوق ثواب.

تازیانه ۳۰

ارزش خرد



تقرب و نزدیک شدن به محبوب و محبوب شدن نزد او ثمره خضوع و اطاعت است، خضوع و اطاعت صمیمانه و خالصانه لازمه محبت و عشق و محبت زاده عرفان و شناسایی است و عرفان کامل نتیجه فکر و اندیشه درست و اندیشه درست دلیل عقل سالم است.

از این آیه شریفه «**قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله**»^۱.

اشاره به این لطایف مستفاد و اهلش را در خور استناد است.^۲

[استاد محمود شهابی]

۲. ره عشق.

۱. آل عمران، ۳۱.

تازیانه ۳۱

سبقت رحمت بر غضب



آن که در احوال والدین نسبت به اولاد تأمل کند، می بیند آنچه از پدر و مادر در حق فرزند است رحمت است و پیش آمدن خشم بر وی بر اثر گستاخی فرزند و نافرمانی اوست. از اینجا به معنی «یا من سبقت رحمته غضبه» پی برد و خود را مظهر این اسم شریف بیند و به اصل بودن جنت و طاری بودن جهنم آگاه گردد.

[استاد حسن زاده آملی]

تازیانه ۳۲

تجرد روح



روح بشر هر قدر که تنهاتر باشد و از ماده مجردتر، حضور بیشتری پیدا می کند و به همین دلیل از سیطره ماده و سلطه مرگ بیشتر می گریزد، نتیجه اینکه روان پس از وصول به مقام کامل انوار نامتناهی از هر جهت دگرگون می شود و دیگر با چشم و گوش درون و دل است که می بیند و می شنود.^۱

[شیخ اشراق]

۱. مجموعه مصنفات شیخ اشراق.

تازیانه ۳۳

—••—
 معنی سیر و سلوک
 □

سیر و سلوک، سفری است با پای خرد به آفاق محدود و بازگشتی با دست
 پر به درون نامحدود و وصول به آنجایی که از همان جا آمده بودی.
 [شیخ اشراق]

تازیانه ۳۴

—••—
 بنده کیستم
 □

بنده آنی که در بند آنی. [خواجه عبدالله انصاری]

تازیانه ۳۵

—••—
 گم کردن خویش
 □

• «عجبتُ لمن ینشد ضالته و قد اضلّ نفسه فلا یطلبها».

[حضرت علی (ع)]

در شگفتم از آن کس که گم شده خود را می جوید، اما خویشتن را گم
 کرده و آن را نمی جوید.

تازیانه ۳۶



اثر نور



- «اذ دخل نور القلب انشرح و انفسح، و قيل ماعلامه ذلك؟ قال التجا فی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد للموت»^۱.
[حضرت محمد (ص)]

هنگامی که نور وارد قلب می شود، آن را گشاده و فراخنای گرداند، گفته شد: علامت آن چیست؟ فرمود: برکنده شدن از سرای فریب و رجوع به سرای جاودانگی و آمادگی برای مرگ.

تازیانه ۳۷



اثر خوف



- اگر کسی تو را بترساند که بعداً ایمن شوی، بهتر از آنکه تو را ایمن کند و بعداً در خطر افتی.
[احمد جام]

۱. احیاء العلوم الدین.

تازیانه ۳۸

جهد چهل ساله

جهد عارفان چهل سال باشد، ده سال رنج باید بردن تا زبان راست شود و به کم از ده سال زبان راست نشود، ده سال رنج باید بردن تا این گوشت روییده از حرام که در تن رُسته است ذوب شود و ده سال رنج باید بردن تا دل با زبان راست شود. هر که چهل سال قدم چنین زند امید باشد که از حلق وی آوازی بر آید که در آن هوا نباشد.

[شیخ ابوالحسن خرقانی]

تازیانه ۳۹

نیت و عمل

● «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم و علی کل داخل فی الباطل اثمان، اثم العمل به و اثم الرضایه».

[حضرت علی (ع)]

خشنود به فعل مردمی گویی با آنهاست و هر آن کس در کاری شرکت دارد اگر آن کار باطل باشد او را دو گناه است: گناهی مربوط به عمل و گناهی مربوط به رضایت.

تازیانه ۴۰

جاودانگی‌ها



• «قال لی جبرئیل: یا محمد عش ما شئت فانک میّت احبب من احببت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک ملاقته».

جبرئیل مرا گفت: ای محمد! زندگی کن هر آنچه خواهی که خواهی مرد. دوست دار هر که را خواهی که از او جدا خواهی شد و بنمای هر کار که خواهی که آن را ملاقات می‌کنی. [حضرت محمد (ص)]

تازیانه ۴۱

بند چیست



ای عزیز! آن کس که گوید: جامه نو می‌خواهم و کهنه نمی‌خواهم، در بند است و آن کس که گوید: جامه کهنه می‌خواهم و نو نمی‌خواهم، در بند است و بند از آن روی که بند است تفاوت نکند، اگر زرین بود یا آهنین هر دو بند باشد، آزاد آن است که او را هیچ‌گونه بند نبود.^۱

[عزیزالدین نسفی]

۱. انسان کامل.

تازیانه ۴۲

حضور در عالم معنا



درجه وجود به درجه حضور بستگی دارد، هر چند درجه بودن و هستی داشتن شدیدتر بود درجه حضور در عوالم دیگر و غیاب در برابر مرگ بیشتر است. حضور در اینجا عبارت است از جدا شدن از شرایط این جهان و حضور کامل و تمام در عالم معنا، انسان هر قدر مجردتر و از جهان مادی فارغ‌تر باشد به همان نسبت تنزل ناشی از هبوط را بیشتر جبران می‌کند و از وضع بشری برای مرگ زیستن رهاتر می‌شود.^۱ [ملاصدرا]

تازیانه ۴۳

با که همنشین باشیم



حضرت عیسی (ع) را پرسیدند: با که همنشین باشیم؟ فرمود:
 • «من یدرکم الله رویته، و یزدیکم فی العلم منطقه و یرغبکم فی
 آخره عمله».
 آن کس که دیدارش خدا را به یاد شما اندازد و گفتارش بر علم شما
 بیفزاید و شما را به سرای آخرت مایل کند.

۱. اسفار الاربعه.

تازیانه ۴۴

سه انکار



هر آن کس ظلم و تجاوزی را ببیند که با آن عمل می‌شود و کار زشت و منکری که با آن دعوت می‌گردد، اگر در دل آن را منکر شود و زشت شمارد رسته و بری است و هر آن کس به زبان آن را انکار کند، پاداش خواهد داشت و از آن دیگری برتر است و هر کس با شمشیر انکار کند تا چنان شود که سخن خداوند برتر آید و سخن ستمکاران فرو افتد، آن کس است که به راه هدایت رسیده و نور یقین بر دلش تابیده است.^۱

[حضرت علی (ع)]

تازیانه ۴۵

روش مؤمن



● «المؤمن كثير المعونه و قليل المئونه».

مؤمن یاریش بسیار و خرجش اندک است.

۱. الحیاة، ص ۳۱۴.

تازیانه ۴۶

علم بی عمل



ای فرزند! این علم بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم هم بیگانگی است. علمی که امروز تو را از معصیت باز ندارد و در طاعت ندارد، فردا تو را از آتش دوزخ هم باز ندارد. اگر امروز عمل نکنی و تدارک روزگار گذشته ننمایی فردای قیامت گویی: «فارجعنا نعمل صالحا» پس با تو گویند: ای احمق! تو خود از آنجا می‌آیی.^۱ [ابو حامد غزالی]

تازیانه ۴۷

غفلت



• «ویل لمن غلبت علیه الغفلة فنسى الرحلة و لم يستعد». [حضرت علی (ع)]
وای بر آن که غفلت بر او چیره شده، کوچ را از یاد برده و آمادگی را از دست داده است.

تازیانه ۴۸

تنها خدا



عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده
به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست
[گمنام]

۱. مکاتیب.

تازیانه ۴۹

دل‌های پاک



- «قلوب العباد الطاهره مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الله اليه».
- [حضرت علی (ع)]
- دل‌های بندگان پاک، منظر خداوند سبحان است، پس هر کس قلبش را پاک کرد خداوند بر او نظر افکند.

تازیانه ۵۰

بت چیست



- «کَلِّمًا شَغْلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمٌ».
- [حضرت علی (ع)]
- هر آنچه تو را از خدا باز دارد، هم او بت توست.

تازیانه ۵۱

ادب چیست



- ادب، شناختن خداوندی او، طاعت داشتن، بر نعمت سپاس گفتن و در سختی‌ها صبر کردن است.
- [ابن سیرین]

تازیانه ۵۲



سه ره گشا



- «نَبِّهْ بِالتَّفَكَّرِ قَلْبِكَ وَ جَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنبِكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ».

[حضرت علی (ع)]

با اندیشیدن دلت را بیدار کن و سحرگاهان پهلو از بستر تهی دار و خداوندی را که پروردگار توست، پرهیزگار باش.

تازیانه ۵۳



دلیل عاشق



- «دلیل الحبّ ایثار المحبوب علی من سواه».

[امام صادق (ع)]

گواه عشق، گزینش محبوب است بر ما سواى او.

تازیانه ۵۴



دل دوستان



- «انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم تحبّوا سواک،

ماذا وجد من فقدک، و ما الذی فقد من وجدک، لقد خاب من رضی

دونک بدلا».^۱

[امام حسین (ع)]

۱. دعای عرفه.

الهی! تو آنی که اغیار را از دل دوستانت راندی تا به آنجا که عشقی جز محبت تو در دل ندارند، چه یافت آن که تو را گم کرد؟ و چه گم کرد آن که تو را یافت؟ به راستی نا امید شد آن که بر تو کسی دیگر را گزید.

تازیانه ۵۵

رزق دوستان



• «یا داوود ذکری للذاکرین و جنتی للمطبعین، حبّی للمشتاقین و انا خاصّة للمحبین»^۱.

آنچه به داوود وحی شد:

یادم برای یاد کنندگان است، بهشتم برای فرمانبرداران است، محبتم برای مشتاقان است، ولی خودم برای عاشقانم هستم.

تازیانه ۵۶

دوست خدا

• «سأل رجل من رسول الله: فقال احبّ ان اکون من ابناء الله و رسوله. قال احب ما احبّ الله و رسوله و ابغض ما ابغض الله و رسوله».

[حضرت محمد (ص)]

مردی از رسول الله پرسید که: دوست دارم در زمرة دوستان خداوند و رسولش باشم. حضرت فرمود: دوست دار آنچه خدا و رسولش دوست دارد و دشمن دار آنچه خدا و رسولش دشمن دارد.

تازیانه ۵۷

دوستان خدا



آنچه خدا دوست دارد:

- «انّ الله يحبّ المحسنين»^۱.
- «انّ الله يحبّ التّوابين و يحبّ المتطهرين»^۲.
- «انّ الله يحبّ المتّقين»^۳.
- «انّ الله يحبّ الصّابرين»^۴.
- «انّ الله يحبّ المتوكّلين»^۵.
- «انّ الله يحبّ المقسطين»^۶.
- «انّ الله يحبّ الذين يقاتلون فى سبيله صفا كاتهم بنیان مرصوص»^۷.

﴿مؤلف﴾ به راستی دوست داری خداوند دوستت دارد و می‌دانی که محال

است خداوند دوست خود را در آتش بسوزاند، پس در زمرة ایشان باش.

۱. بقره، ۱۹۲.

۳. آل عمران، ۷۱.

۵. آل عمران، ۱۵۹.

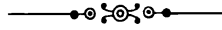
۷. صف، ۵.

۲. بقره، ۲۲۳.

۴. آل عمران، ۱۴۱.

۶. مائده، ۴۹.

تازیانه ۵۸



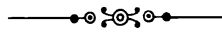
انس



بی خدا با هزار کس تنهاست آن که تنهاست با خدا تنهاست

[مؤلف]

تازیانه ۵۹



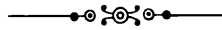
مرگ عاشق



عاشقی را یکی فسرده بدید که همی مرد و خوش همی خندید
گفت آخر به وقت جان دادن چیست این خنده و خوش ایستادن
گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند

[سنایی]

تازیانه ۶۰



سیر آفاتی



کسی که سفر می‌کند تا گواهی مکتوب خط الهی بر صفحه جمادات را
بخواند، سفر جسمانی خود را طولانی نمی‌سازد، بلکه در موضع خاصی

می ایستد و دل را تهی می‌کند تا از یک یک ذرات نغمهٔ تسییح بشنود، او را که دل مشغول ملکوت آسمان‌هاست با سرگردان شدن در بیابان چه کار؟ خورشید و ماه و ستارگان همه مسخرِ امر خداوندند و به سوی صاحبان چشم بصیرت سفر می‌کنند و از غرایب این است که کسی که کعبه، مأمور به طواف گرد اوست برود و در یک یک مساجد طوف کند و از غرایب این است که کسی که آسمان دور او می‌گردد او خود در اطراف زمین گردد.^۱ [ابو حامد غزالی]

تازیانه ۶۱

استقامت



• «فاستقم کما امرت».^۲

شکنجهٔ بلال

فاش کرد اسپرد تن را در بلا	کای محمد ای عدوی تو به ما
ای تن من، ای رگ من پر ز تو	توبه را گنجا کجا باشد در او
توبه را زین پس ز دل بیرون کنم	از حیات خلد توبه چون کنم؟
عشق قهار است و من مقهور عشق	چون قمر روشن شدم از نور عشق
برگ کاهم پیش تو ای تند باد	خود ندانم تا کجا خواهم فتاد
گر هلالم ور بلالم می‌دوم	مقتدا بر آفتابت می‌شوم
گاه برگی پیش باد آنکه قرار؟	رستخیزی و آنگهانی فکر کار؟

۱. احیاء العلوم.

۲. هود، ۱۱.

عاشقان در سیل تند افتاده‌اند بر قضای عشق دل بنهاده‌اند
همچو سنگ آسیا اندر مدار روز و شب گردان و نالان بیقرار
[مولوی]

تازیانه ۶۲

انس با خلوت

در خلوت، آدمی به ذکر خدای انس گیرد و برای همین یکی از حکیمان گفته است: آدمی وقتی از فضیلت خالی است، از خود وحشت می‌کند و بیشتر به دیدار مردم می‌رود و با همنشینی با آنان وحشت را از خود دور می‌کند؛ ولی اگر خود اهل فضل باشد، وحدت طلب می‌شود، تا در خلوت بتواند به فکر و استخراج علم و حکمت پردازد و گفته‌اند: «استیناس علامت افلاس است».

او مدعی انس با خداوند است، در حالی که از خلوت ذوقی نمی‌برد و از مشاهده مردم نمی‌گریزد؛ بلکه وقتی می‌بیند، مریدان دور او حلقه زده‌اند دلش مالا مال خلوت می‌شود، اما وقتی با خدا خلوت می‌کند دلتنگ می‌گردد. آیا عاشقی را دیده‌اید که از دیدار محبوبش ملول گردد و به هم صحبتی با دیگری روی آورد؟^۱

[ابو حامد غزالی]

۱. احیاء العلوم الدین.

تازیانه ۶۳

آیینۀ مرگ



مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن، دشمن و بر دوست، دوست
 پیش تُرک آیینۀ را خوش رنگی است پیش زنگی آینه هم زنگی است
 ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار آن زخود می‌ترسی ای جان هوش‌دار
 زشت، روی توست نه رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ، برگ
 از تو رسته است آر نکوی ست آر بد است ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود
 است گر زخاری خسته‌ای خود کشته‌ای
 و ر حریر قز دری خود رشته‌ای

[مولوی]

تازیانه ۶۴

ایمان راستین



• «لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه».
 [حضرت محمد (ص)]
 راسخ و استوار نگردد ایمان بنده، جز آنکه راسخ شود ایمان در قلبش و

راسخ نشود قلبش، جز آنکه راسخ شود زبانش.^۱ [علی مقدادی اصفهانی]

تازیانه ۶۵



حبّ دنیا



دنیا مطلب که عور می‌باید رفت نزدیک مشو که دور می‌باید رفت
حمّالی اسباب جهان هرزه مکن کز کوچۀ تنگ گور می‌باید رفت

[گمنام]

• «قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالا الذین ضلّ سعیکم فی الحیات
الدنّیا و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا».^۲

بگو خواهید به زیانکارترین انسان‌ها شما را خبر دهم؟ آنان که تمام همّ
و کوشش آنها در طلب حیات دنیا گم شد و پندارند کار نیکویی هم
می‌نمایند.

ای دل همه اسباب جهان خواسته‌ای باغ طربت به سبزه آراسته‌ای
آن گاه بر آن سبزه شبی چون شب‌نم بنشسته و بامداد برخاسته‌ای

[گمنام]

تازیانه ۶۶



زهد چیست



۲. کشف، ۱۰۵.

۱. نشان از بی نشان‌ها؛ ص ۲۹۵.

زهد نه آن است که مال دنیا را تباه کنی و نه آنکه حلال آن را بر خود حرام گردانی، بلکه زهد آن است که اعتمادت بر آنچه نزد حق تعالی است بیش از آنی باشد که در نزد خودت یافت می‌شود. [امام صادق (ع)]

تازیانه ۶۷

آشنایی با ملکوت

• «لو لا تکثیر فی کلامکم و تمریج قلوبکم لرأیتم ما رأیت و سمعتم ما سمعت».^۱

گر نبود زیادی گفتارتان و دگرگونی دل‌هایتان، هرآینه می‌دیدید آنچه من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه من می‌شنوم. [حضرت محمد (ص)]

تازیانه ۶۸

حجاب معرفت

• «خلق الله خلق حجاب بینه تعالی و بینهم».^۲ [امام صادق (ع)]

آفرید خداوند عالم، خلق را حجابی بین خود و ایشان.

۱. فتوحات المکّیه، ج ۱.

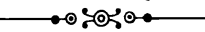
۲. توحید صدوق.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

توگرد ره نشان تا نظر توانی کرد

[حافظ]

تازیانه ۶۹



سه نهاد انسانی



• «سجد لک سوادى و خیالی و بیاضی».^۱

سواد اشاره دارد به عالم محسوس که ترکیبی از ماده و صورت است و خیال اشاره دارد به عالم مثال که ترکیبی از صورت و روح است و بیاض اشارتی است به عالم حقیقت. او که نه صورت دارد نه ماده و آن همان حقیقتی است که انسان بدان وابسته است.^۲ [حاج میرزا جواد تبریزی]

تازیانه ۷۰



ارزش اندوه



در حدیث آمده است که حضرت داوود بر خدای عرضه داشت: «الهی

۱. دعای حضرت رسول در شب نیمه شعبان. ۲. سلوک عارفان؛ ص ۱۳۵.

امرتنی ان اطهر بدنی و رجلی بالماء فبما اطهر قلبی؟! قال بالهموم
والاحزان»^۱. [علی مقدادی اصفهانی]

پروردگارا! امر فرمودی مرا که بدن و پاهایم را با آب تمیز کنم؛ قلبم را
چگونه پاک سازم؟ فرمود: با اندوه و حزن.

تازیانه ۷۱



معیجت حق تعالی

• «ان روح المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس
بها»^۲. [امام صادق (ع)]
به راستی که روح مؤمن پیوستگیش به خداوند بیش از پرتو خورشید به آن
است.

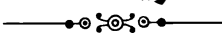
تازیانه ۷۲



میوه درخت عالم

عالم درختی است که بار و ثمره آن مردمند و مردم درختی است که
بار و ثمره آن خرد است و خرد درختی است که ثمره وی لقاء خدای
تعالی است. [بابا افضل کاشانی]

تازیانه ۷۳



غذای نور

۲. کافی؛ ج ۲.

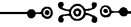
۱. نشان از بی نشان‌ها.

نیست غیر از نور آدم را خورش
زین خورش‌ها اندک اندک دل ببر
تا غذای اصل را قابل شوی
چون خوری یک لقمه از مآکول نور

از جز آن جان را نیابی پرورش
کاین غذای خر بودنی آن حُرّ
لقمه‌های نور را آکل شوی
خاک ریزی بر سر نان تنور

[مولوی]

تازیانه ۷۴



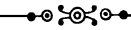
مجلس علم



• «قال النبی: مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَلْتَمِسُ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ يَنْتَفِعُ بِهِ قَلْبُهُ أَوْ يَعْلَمُهُ غَيْرَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ عِبَادَةَ الْفِ سَنَةِ بِصِيَامِهَا وَ قِيَامِهَا وَ حَفْتِهِ الْمَلَائِكَةُ بِاجْتِنَتِهَا»^۱

هر آن کس از خانه بیرون آید به جستن یک کلمه یا مسئله‌ای از علم که بیاموزد تا سودمند گردد دل او به آن یا به دیگری در آموزد، بنویسد خدای عزوجل او را به هر قدمی عبادت، عبادت هزار ساله که روزهایش روزه دارد و شب‌هایش نماز گزارد و بگسترانند فرشتگان بال‌های خود را تا او بر آن می‌رود. [حضرت محمد (ص)]

تازیانه ۷۵



ساختار انسان

۱. مفتاح الفلاح.



انسان در حقیقت معجون افعال و احوال و نیّات و سعی خود است.

۱. افعال: «انّه عملٌ غیر صالح».^۱

۲. سعی: «لیس للانسان الا ما سعی».^۲

۳. احوال: «و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم اللّٰه».^۳

۴. نیّات: «لا یؤاخذکم اللّٰه باللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما

کسبت قلوبکم».^۴ [آیت اللّٰه حسن زاده آملی]

✍ مؤلف: مادام سالک این اندیشه را از یاد نبرد که ساعات عزیز

عمرم را در چه کارم؟ کوشش و تکاپویم برای چه هدفی است؟ اندیشه

و حالم کجاها سیر می‌کند و در هر عملی نیّتم چیست؟

چون این چهار به صلاح آید، گام تو در صراط حیات در شاهراه صراط

مستقیم است. [هزار و یک کلمه؛ کلمه ۱۰۳]

تازیانہ ۷۶

اولیاء کیانند



● «قال اللّٰه تعالی: اذا علمت انّ الغالب علی قلب عبدی الاشتغال بی

جعلت شهوت عبدی فی مسئلتی و مناجاتی، فاذا کان عبدی کذلک

۲. نجم، ۳۹.

۴. بقره، ۲۲۶.

۱. هود، ۴۶.

۳. بقره، ۲۵۸.

عشقتنی عبدی و عشقته فاذا كان عبدی کذاک فأراد ان یسهو عَنی حلت
بینه و بین ان یسهو عنی اولئک اولیائی حقا اولئک الابطال، اولئک
الذین اذا اردت اهل الارض بعقوبته رَویتها عنهم لاجلهم»^۱.

[علی مقدادی اصفهانی]

وقتی دانستم که یادم و مشغولیت با من بر قلب بنده ام مستولی گشته، او
را به سؤال و نجوای با خود مایل سازم، پس هر آن گاه بنده ام چنین گشت،
بر من عاشق گردد و من نیز با او عشق می‌ورزم، زآن پس اگر این بنده خواست
مرا فراموش کند، من بین او و عامل فراموشی حایل می‌شوم، به راستی که آنان
دوستدار منند و هم آنان قهرمانانند، تا بدانجا که اگر اراده کنم که اهل زمین را به
عقوبتی دچار کنم، به خاطر اینان عقوبت را از اهل زمین برمی‌دارم.

تازیانه ۷۷

عظمت قلب مؤمن



• «ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی
التقی».

[حضرت محمد (ص)]

نمی‌گنجم در زمین و نه در آسمان، بلکه می‌گنجم در قلب بنده مؤمن
و پرهیزگارم.

۱. بحار الانوار - نشان از بی‌نشان‌ها؛ ص ۲۲۲.

گفت پیغمبر که حق فرموده است
 در زمین و آسمان و عرش نیز
 در دل مؤمن بگنجم ای عجب
 عرش با آن نور و با پهنای خویش
 خود بزرگی عرش باشد بس پدید
 رســـــــید؟

من نگنجم هیچ در بالا و پست
 من نگنجم این یقین دان ای عزیز
 گر مرا جویی در آن دل‌ها طلب
 چون بدید او را برفت از جای خویش
 لیک صورت چیست چون معنی

[مولوی]

تازیانه ۷۸

فیض سحر

□

گر با سحرها خوکنی، بانگ خدا را بشنوی
 دل را اگر یک سو کنی، هر شب ندا را بشنوی
 در آن سکوت جانفزا، از عرش می‌آید صدا
 گوش دگر باید تو را، تا آن صدا را بشنوی
 محو جهان راز شو، با جان شب دمساز شو
 تا از گلوی مرغ حق، نام خدا را بشنوی
 بال خدایی ساز کن، تا عرش حق پرواز کن
 کز قدسیان گل نغمه‌ی علی را بشنوی

باغ دعا پر گل شود، هر برگ گل بلبل شود
 در باغ شب گر بگذری عطر دعا را بشنوی
 از سبزه‌ها و سنگ‌ها، سر می‌زند آهنگ‌ها
 گرگوش جان پیدا کنی آهنگ‌ها را بشنوی
 [گمنام]

- «ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی أن یبعثك ربك مقاماً محموداً»^۱.
 و در شب نمازی ویژه توست، بسا پروردگارت خواهد برای تو مقامی
 پسندیده برانگیزد.

تازیانه ۷۹



نعمات انفس



- «إنّ نعیم النفوس الطیبة لا یكون إلاّ بالطیبات و نعیم النفوس خبیثة لا یكون إلاّ بالخبیثات کالتذاذ الجعَل بالقاذورات و تألمه بالطیبات قال الله تعالی الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیّین»^۲
 به راستی که بهره‌های انسان‌های پاک جز پاکیزه‌ها نیست و بهره‌های
 انسان‌های آلوده جز آلوده‌ها نیست، همان‌گونه که حشره جُعَل آلوده‌ها را
 دوست دارد و از پاک‌ها بیزار است و فرمود حضرت باری تعالی پاکیزه‌ها

۲. نور، ۲۶.

۱. اسراء، ۷۹.

برای پاکان و آلوده‌ها برای ناپاکان است.^۱ [علامه قیصری]

تازیانه ۸۰

نشئه دنیا نمودار نشئه آخرت



- «لقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذكرون».^۲
هر آینه دانستید نشئه نخستین را پس آیا متذکر نمی شوید؟
- «العجب كل العجب لمن انكر النشأة الآخرة و هو يرى النشأة الاولى».
[امام سجّاد (ع)]
شگفتا بس شگفت از برای آنکه این نشئه دنیا را مشاهده می‌کند، ولی نشئه آخرت را منکر می‌شود.

تازیانه ۸۱

راهبری قرآن

- «انّ هذا القرآن مآدبة الله فتعلّموا مآدبه ما استطعتم و إنّ اصفر البيوت لبيت اصفر من كتاب الله»
[حضرت محمد (ص)]
به راستی که این قرآن ادبستان خداست، تا می‌توانید در این ادبستان ادب آموزید چه خالی‌ترین خانه‌ها خانه‌ای است که کتاب خدا در آن نباشد.

۲. واقعه، ۴۶.

۱. شرح فص یا اسماعیلی.

تازیانه ۸۲

مراحل توبه

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه دل نایدت نور
موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است
نخستین پاکی از احداث و انجاس دوم از معصیت و شر و سواس
سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است
چهارم پاکی سرّ است از غیر که اینجا منتهی می‌گردد سیر^۱
[شیخ محمود شبستری]

تازیانه ۸۳

بیدار باش

انسان آن است که با عالم قلس انس داشته باشد و گرنه چون بهایم به چرا
آمده.
غرض گر آشنایی‌های جان است چه غم گر صد بیابان در میان است
که مجنون خواه در حیّ خواه در دشت به جولانگاه لیلی می‌کند کشت
آن قدر بدان که در این نشئه هر چه بمانی نسبت به سرای آخرت که در
پیش داری آنی است بلکه کمتر از آن است.
ای برادر! اگر دردی داری یکی از نام‌های خداوند «طیب» است به

۱. گلشن راز.

قول خواجه:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟

ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست
جناب دوست جواد است و گدا می‌خواهد که آینه جود حق هست.
من گدا و تمنای وصل او هییهات مگر به خواب ببینم جمال و منظر دوست
برادرم! به فکر خود باش و از خویشتن غافل مباش و همواره کشیک
نفس بکش. آسیا باش، درشت بستان و نرم باز ده، مرد فکر باش که فکر لب
عبادت است، مناجات و راز و نیاز با دوست را قطع مکن «قل ما ینبوا بکم لو
لا دعاؤکم». خلوت شب را از دست مده و به حقیقت بگو: الهی! آمدم تا
کامرواگردم. با عهدالله که قرآن مجید است هر روز تجدید عهد کن.
صمیمانه دست توصل به دامن محمد(ص) و آتش دست زن که خوبان
وسایط فیضند، فرزانه بلش، دیوانه بلش، خویشتن را تفویض به حق کن و او را
وکیل خود گیر که تواناتر و داناتر و با وفاتر و مهربان‌تر و پاینده‌تر از او نخواهی
یافت «حسبنا الله و نعم الوکیل».^۱ [آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۸۴

آمادگی برای مرگ



از رسول خدا پرسیدند: چه کسی در میان بندگان از همه زیرک‌تر است؟

۱. مکاتبات.

فرمودند: آن که به یاد مرگ بیشتر و آمادگی برای آن بیشتر دارد.^۱
[آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۸۵

نعمت‌هایی که در انتظار توست



- «فلا تعلم ما اخفی لهم من قره اعین جزاء بما کانوا یعملون».^۲
احدی نمی‌داند آن نعماتی را که باعث نور چشمانتان است، پاداش آنچه را که کردید.
- «ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».
آنچه را نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به خاطر بشری گذشته.

تازیانه ۸۶

رضایت



ای در خم چوگان قضا همچون گوی
مگسوی
او داند و او داند او داند و او
چپ می‌خور و راست می‌رو، هیچ
آن کس که تو را فکند اندر تک و پوی

[گمنام]

۱. هزار و یک کلمه.

۲. سجده، ۱۷.

تازیانه ۸۷



رضایت به امور



کسی که در امری حاضر باشد و آن را ناخوش دارد، همچون کسی است که غایب بوده و هر آن کس که در امری حاضر نباشد، ولی بدان راضی باشد مانند کسی است که خود در آن کار شرکت داشته است. [امام محمد بن علی بن موسی (ع)]

تازیانه ۸۸



محاسبه



• «لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا استرداد الله و ان عمل سیئا استغفر الله تعالی منه و تاب الیه». [امام کاظم (ع)]
از ما نیست کسی که همه روز به حساب خویشتن نرسد تا اگر عمل خوبی کرده آن را توفیق خداوند داند و اگر گناهی کرده توبه نماید.

تازیانه ۸۹



چگونگی عبادت



• «اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فهو یراک». [حضرت محمد (ص)]
عبادت کن پروردگارت را آن‌گونه که او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی

او که تو را می بیند.

تازیانه ۹۰

حالات آدمی



آدمی را دو حال باشد یا ذکر را بر زبان دارد که در نتیجه خدا را در جان دارد که: «فانکرونی اذکرکم و انیس من ذکرنی».

یا خدا را فراموش کرده که «نسو الله فانساهم انفسهم»^۱ و چون چنین حالش روی نماید شیطانش جلیس باشد که «و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین»^۲.

گاه باشد که چهره در اثر سجده نورانی بود «سیماهم فی وجوههم من اثر السجود»^۳.

و گاه بود که در اثر گناه تیره نماید «یعرف المجرمون بسیماهم»^۴.

[ابو حامد غزالی]

تازیانه ۹۱

ثمرات تقوا



۱. توبه، ۶۷: خدا را از یاد بردند در نتیجه خویشتن خویش را فراموش کردند.

۲. زخرف، ۳۶: کسی که از یاد خدا غافل ماند بر او می‌گماریم شیطانی تا با او قرین و همنشین باشد.

۳. سوره فتح، ۲۹: چهره‌های ایشان در اثر سجده نورانی است.

۴. الرحمن، ۴۱: شناخته می‌شوند گنهکاران با چهره‌شان.

۵. داستان مرغان.

ثمرات و سعادت دنیا و آخرت همگی در تقوا جمع شده است.

دقت‌نما:

۱. اساس بهره ایمان است:

• «و ان تصبروا و تتقوا ان ذلک من عزم الامور».^۱

گر شکیبایی و پرهیزگاری کنید [بدانید] که این از اساس کارهاست.

۲. محافظت:

• «و ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا».^۲

گر شکیبایی و تقوا داشته باشید، نیرنگ آنها ذره‌ای به شما نمی‌رسد.

۳. تأیید و معیت حق تعالی:

• «ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون».^۳

به راستی که خداوند با پرهیزگاران و اهل احسان است.

۴-۵. خروج از تنگناها و روزی حلال:

• «من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب».^۴

هر آن‌کس پرهیزگار شد خداوند در تنگناها راه خروج برای او می‌گشاید

و از آنچه که به حساب نمی‌آورد روزیش را می‌رساند.

۱. آل عمران، ۱۸۶.

۲. آل عمران، ۱۲.

۳. نحل، ۱۲۸.

۴. طلاق، ۱۰.

۶. به صلاح آوردن اعمال:

- «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالکم»^۱.

الا ای گروندگان! خدا را پرهیزگار باشید و سخنی استوار گوید تا خداوند کردارهای شما را شایسته گرداند.

۷. آمرزش گناهان:

- «یصلح لكم اعمالکم و یغفر لكم ذنوبکم»^۲.

۸. محبت خداوند:

- «ان الله یحب المتقین»^۳.

به راستی که خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

۹. پذیرش اعمال:

- «انما یتقبل الله من المتقین»^۴.

جز این نیست که خداوند اعمال را منحصرأ از متقین می پذیرد.

۱. احزاب، ۷۰.

۲. مائده، ۲۷.

۳. احزاب، ۷۰.

۴. آل عمران، ۷۶.

۱۰. اکرام و اعزاز:

- «انّ اکرمکم عند الله اتقکم ان الله علیم خبیر».^۱

در نزد خداوند گرامی‌ترین شما پرهیزگاران شمایند به راستی که خداوند آگاه و داناست.

۱۱. بشارت در هنگام مرگ:

- «الذین آمنوا و كانوا یتقون لهم البشری فی الحیاة الدنیا و فی

الآخرة».^۲

آنان که ایمان آوردند و تقوا گزیدند، بشارت‌ها برای ایشان در دنیا و آخرت است.

۱۲. نجات از آتش:

- «ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیّا».^۳

۱۳. آمادگی و تمهید بهشت برای ایشان:

- «اعدت للمتقین».^۴

مهیاست برای متقین.

۱. حجرات، ۱۳.

۲. یونس، ۶۳.

۳. مریم، ۷۲.

۴. آل عمران، ۱۳۲.

تازیانه ۹۲

حرکت الحب



• «الحركة التي هي وجود العالم حركة الحبّ و قدنبّه رسول الله علي ذلك بقوله:

• «كنت كنزاً مخفياً لم اعرف فاحببت ان أعرف» فلو لا هذه المحبّة ماظهر العالم في عينه محرّكة من العدم الي الوجود حركة حب الموجد لذلك»^۱. [ابن عربي]

چنان که از آن سوی حُبّی است سعی کن تا تو را نیز حُبّی باشد «قل انّ صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین»^۲.

[آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۹۳

لطف حق



صوفی می رفت در بغداد زود در میان راه آوازی شنود
کان یکی گفت انگبین دارم بسی می فروشم سخت ارزان کو کسی؟

۱. فصوص الحکم.

۲. انعام، ۱۶۵.

۳. هزار و یک کلمه، کلمه ۱۷۴.

شیخ صوفی گفت ای مرد صبور می‌دهی چیزی به هیچی گفت دور
 تو مگر دیوانه‌ای ای بوالهوس کس به هیچی کی دهد چیزی به کس؟
 هاتفی گفتش که ای صوفی درآی یک قدم زانجا که هستی برترآی
 تابه هیچی ما همه چیزت دهیم ور دگر خواهی بسی نیزت دهم
 هست رحمت، آفتاب تافته جمله ذرات را دریافته

[عطار]

تازیانه ۹۴



شب

برخیز که عاشقان به شب راز کنند گرد در بام دوست پرواز کنند
 هر جا که دری بود به شب در بندند الا در دوست را که شب باز کنند

[شیخ روز بهان]

ای دل به سحر بخیز و آهی می‌کن استغفاری ز هر گناهی می‌کن
 تا چند به عیب دیگران می‌نگری؟ در توبره خویش نگاه می‌کن

[شیخ روز بهان]

تازیانه ۹۵



گوش و استماع

- ۱. «و نطیع علی قلوبهم فهم لا یسمعون»^۱.
مُهر زدیم بر دل‌هایشان و ایشان نمی شنوند.
- ۲. «اذ لم تکن عالما ناطقا تکن مستمعا واعیا»^۲. [حضرت علی (ع)]
گر عالم و ناطق نیستی مستمع باش.
- ۳. «و لهم آذان لا یسمعون بها»^۳.
و ایشان را گوش‌هایی است، ولی با آن گوش‌ها نمی شنوند.
- ۴. «انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولّو مدبرین»^۴.
به راستی که تو نمی شنوانی مردگان را و نشنوانی ندایت را به کران
آن‌گاه که بر تو پشت کنند.
- ۵. «سامع ذکر الله ذاکر»^۵. [حضرت علی (ع)]
شنونده یاد خدا، خود ذاکر خداست.
- ۶. «ما کل ذی قلب به لیب، و لا کلّ ذی سمع بسمیع و لا کل
ناظر ببصیر»^۶.
نه هر صاحب قلبی اندیشمند است و نه هر صاحب گوش‌ی انسانی
شنواست و نه هر صاحب چشمی بیناست.
که عیسی را و خر را چشم سر بود ولی چشم دل عیسی دگر بود

۱. اعراف، ۱۰۰. ۲. غرر الحکم.
۳. اعراف، ۱۷۹. ۴. نمل، ۸۰.
۵. غرر الحکم. ۶. نهج البلاغه؛ خطبه ۸۸.

- ۷. «إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مِنْ يَشَاءَ وَ مَا أَنْتَ بِمَسْمُوعٍ فِي الْقُبُورِ».^۱
خداوند است که می‌شنوید هر که را بخواهد و نیستی تو که شنوایی آنان که در آرامگاه‌ها خفته‌اند.
- ۸. «لِكُلِّ شَيْءٍ فَآكِهَةٌ وَ فَآكِهَةُ السَّمْعِ كَلَامُ الْحَسَنِ».^۲ [امام زین العابدین]
برای هر چیز ثمره‌ای هست و ثمره گوش کلام نیکوست.
- ۹. «السَّمْعُ شَرِيكُ الْقَائِلِ».^۳ [حضرت علی (ع)]
گوش فرا دهنده، شریک گوینده است.
- ۱۰. «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا».^۴
به راستی که از گوش و چشم و دل همگی پرسیده شود.

تازیانه ۹۶

آنچه سالکان را در مکاشفه نصیب است



میان خواب و بیداریم حالی است که جانم را از آن حد و کمالی است
اگر آن دم نبودی حاصل من جداگشتی ز تن جان و دل من
[عطار]

تازیانه ۹۷

حضور قلب

۲. بحار، ج ۶

۴. اسراء، ۳۶.

۱. فاطر، ۲۳.

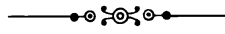
۳. غرر الحکم.



هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند
[حافظ]

پراکنده مشو تا وا نمائی حضوری جوی تا تنها نمائی
کسی کاو در حضور افتاد، بی خو است در این ره چون خدنگی می رود راست
[عطار]

تازیانه ۹۸

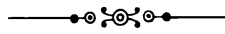


رحمت پروردگار



خدایا رحمت دریای عام است و ز آنجا قطره‌ای ما را تمام است
اگر آرایش خلق گنهکار فرو شویی در آن دریا به یک بار
نگردد تیره آن دریا زمانی ولی روشن شود کار جهانی
چه کم گردد از آن دریای رحمت که یک قطره کنی بر خلق قسمت
[عطار]

تازیانه ۹۹



قلب خاشع



• «قال عیسیٰ (ع) لبنی اسرائیل: این ینبت الزرع؟ قالوا فی التراب. فقال
انا اقول لكم: لا ینبت الحکمة الا فی قلب مثل التراب»^۱
با بنی اسرائیل حضرت عیسی فرمود: کشت کجا می‌روید؟ گفتند: در

۱. تحفة المراد؛ ص ۸۴.

خاک. پس فرمود: من برای شما گویم که نروید حکمت جز در دلی که همچون خاک باشد.

تازیانه ۱۰۰

خلوص و اربعین



• «من اخلص اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه الی لسانه»^۱.

هر آن کس چهل بامداد خویشتن را خالص کند از «ما سوی الله» سرچشمه‌های حکمت از قلبش برزبانش ظاهر گردد.

که‌ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

[حافظ]

• «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً»^۲.

و اما خلوص بر دو قسم است: خلوص دین و طاعت از برای خداوند تعالی؛ دوم خلوص خود از برای او و اشاره است به قول اول کریمه «لیعبد الله مخلصین له الدین» و این قسم در مبادی درجات ایمان است و عبادت بدون آن فاسد است و یکی از مقدمات وصول به قسم دوم است و به نوع دوم اشاره شده است که: «الأعباد الله المخلصین» چه خلوص از برای خود بنده ثابت شده است و بنده را خالص کننده آن قرار

۲. احیاء العلوم الدین؛ ج ۴، ص ۲۳۸.

۱. عیون الاخبار الرضا؛ ص ۲۵۸.

داده و همچنین است حدیث «من اخلص اربعین صباحاً...» و نرسد دامن کسی به این مقام جز آنکه دامنش از خار شرک فارغ ماند. «ما یومن اکثر هم بالله إلا وهم مشرکون».^۱

تازیانه ۱۰۱



نفاق و ریا



- «ما زاد خشوع الجسد علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق».^۲

[حضرت محمد (ص)]

اگر خشوع بدن بیش از خشوع قلب باشد، در نزد ما نفاق و دورویی است.

تازیانه ۱۰۲



انقطاع



- «أخرجوا من الدنيا قلوبکم قبل أن تخرج منها ابدانکم».^۳

بر کنید دل‌های خود را از دنیا قبل از آنکه بدن‌های شما از دنیا بیرون برند.

۲. اصول کافی، ج ۲.

۱. یوسف، ۱۰۶.

۳. نهج البلاغه.

تازیانه ۱۰۳

هجرت به کجا است



- «من کان هجرته الی الله و رسوله هجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی امرأة مصیبتها او غنیمة يأخذها هجرته الیها»^۱.

[حضرت محمد (ص)]

هر آن کس هجرت می‌کند به سوی خدا و رسولش، هجرتش به سوی آنهاست و اما آن کس که هجرتش برای به چنگ آوردن زنی یا غنیمتی است، هجرتش به سوی آنهاست.

تازیانه ۱۰۴

فنای از خویشتن



بایزید گوید: چون به مقام قرب رسیدم، گفتند: بخواه. گفتم: مرا خواست نیست. گفتند: هم تو از بهر ما بخواه. گفتم: تو را خواهم و بس. گفتند: تا از وجود بایزید ذره‌ای مانده این خواست محال است «دع نفسک

۱. بحار، ج ۱۵.

تعال».

باز گوید: یک بار به درگاه او مناجات کردم و گفتم: «کیف الوصول

الیک؟»

ندایی شنیدم که ای بایزید: «طَلَّقْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قُلِ اللَّهُ».

نخست خود را سه طلاق ده بعد حدیث ماکن.^۱

تازیانه ۱۰۵

تسویف



• «فتدارک ما بقی من عمرک و لا تُقَلُّ غداً و بعد غد، فانما هلک من کان قبلک باقامتهم علی الامانی و التسویف، حتی آتاهم امر الله بغتةً و هم غافلون».^۲ [حضرت علی (ع)]

جبران نما باقیمانده عمرت را و مگو فردا و باز فردا، چه به راستی هلاک شدند قبل از تو بساکسان در دوام آرزوها و فردا فردا کردنشان تا به ناگاه امر خدا در رسید در حالی که ایشان در بی خبری مانده بودند.

تازیانه ۱۰۶

سعادت از دیدگاه وحی و ولایت



۱. تذکرة الاولیاء.

۲. بحار؛ ج ۷۳.

- «اذا استحققت ولاية الله و السعادت، جاء الاجل بين العينين و ذهب الامل وراء اظهر و اذا استحققت ولاية الشيطان و انشقاوة جاء الامل بين العينين و ذهب الاجل وراء اظهر».^۱ [حضرت محمد (ص)]

آن زمان که تو را شایستگی ولایت الهی و سعادت باشد، مرگ مادام در نظرت و آرزوها را پشت سر انداختی و آن‌گاه که تو را ولایت شیطان و بدبختی نصیب بود آرزوها مادام در نظر و مرگ را پشت سر داری.

- «سعادة المرء القناعة و الرضا».^۲ [حضرت علی (ع)]

قناعت و خشنودی دلیل سعادت انسان است.

- «اسعد الناس من ترك لذة فانية للذة باقيه».^۳ [حضرت علی (ع)]

خوشبخت‌ترین مردم آن کس است که لذت فناپذیر را برای لذت جاودانی رها کند.

- «انّ اسعد الناس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاضی».^۴

[حضرت علی (ع)]

سعادت‌مندترین مردم آن کس است که نفسش طاعت و بندگی خدا را متمایل باشد.

۲. غرر الحکم.

۴. غرر الحکم.

۱. نور الثقلین؛ ج ۳، ص ۳.

۳. غرر الحکم.

- «ان احببت ان تكون اسعد الناس بما علمت فاعمل».^۱ [حضرت علی (ع)]
گر دوست داری سعادت‌مندترین کسان باشی بدانچه می‌دانی عمل کن.
در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
الهی منعمم گردان به درویشی و خرسندی
[حافظ]

تازیانه ۱۰۷

طریق گدایی

- اگر در شب نگرفتی در روز بگیر و اگر روز را به رایگان از دست دادی، شب را دریاب این راه و رسم گدایی را خود جناب دوست به ما یاد داده که فرمود:
«هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة لمن ان یذکر او اراد شکورا».
سَرش این است که جواد است و جواد گدا می‌خواهد.
بانگ می‌آید که‌ای طالب بیا جود محتاج گدایان، چون گدا
جود محتاج است و خواهد طالبی همچنان که توبه خواهد تائبی
جود می‌جوید گدایان و ضعاف همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان ز آینه زیبا شود روی احسان از گدا پیدا شود
چون گدا آینه جود است هان دم بود بر روی آینه زیان
پس از این فرمود حق در «و الضحی» بانگ کم زن ای محمد بر گدا
[مولوی]

۱. غرر الحکم.

چون جناب معشوق فرماید: «**اما السائل فلا تنهر**» خود با سائل چگونه بود؟

عارف بلخی نظماً و نثراً چه خوش گفت نظمش آن بود و نثرش این: «چنانکه گدا عاشق کریم است، کریم هم عاشق گداست، اگر گدا را صبر بیش بود کریم بر در او آید و اگر کریم را صبر بیش بود گدا بر در او آید، اما صبر، کمال گدا و نقص کریم بود».

الهی! اگر چه درویشم ولی دارا تر از من کیست که تو دارایی منی. الهی! تو را دارم چه کم دارم و چه غم دارم؟

خدا آن تو و تو مانده عاجز ز تو بیچاره تر کس دیده هرگز؟

[شیخ محمود شبستری]

تن به دنیا دار و دل به مولا تا نام او مونس شود و پیام او آرامش دهد که: **دل عاشق به پیغامی بسازد**. جهد کن در همه حال سرت با مولا بود، نه در کوچه و بازار به خصوص در هنگام نماز که: «**المصلی یناجی ربّه**» و مناجات بین دو کس است. پس بنگر که با که نجوا داری و دو بودن چگونه است؟^۱

[آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۰۸

التماس

۱. هزار و یک کلمه؛ کلمه ۱۶۸.



زسگان کویت ای جان که دهد مرا نشانی
 که ندیدم از تو بویی و گذشت زندگانی
 ز غمت چو مرغ بسمل شب و روز می‌تپیدم
 چو به لب رسید جانم پس از این دگر تو دانی
 همه بندها گشادی به طریق دلربایی
 همه هست‌ها بستی به کمال دلستانی
 چو به سرکشی در آیی همه عاشقان خود را
 ز سر نیازمندی چو قلم به سر دوانی
 دل من نشان کویت به جهان بجست عمری
 که خبر نبود او را که تو در میان جانی
 تو چه گنجی آخر ای جان که به کون در نگنجی
 تو چه گوهری که در دل شده‌ای به این نهانی
 دو جهان پر از گهر شد ز فروغ تو و لیکن
 به تو کی توان رسیدن که تو بحر بیکرانی
 همه عاشقان بیدل همه بیدلان عاشق
 ز تو مانده‌اند حیران تو به هیچ می‌نمانی
 دل تشنگان عاشق ز غمت بسوخت در تب
 چه بود اگر شرابی بر تشنگان رسانی؟

به عتاب گفته بودی که بر آتشت نشانم
 چو مرا بسوخت عشقت چه بر آتشم نشانی؟
 اگر از پی تو عطار اثر وصال یابد

دو جهان به سر در آرد ز جواهر معانی

[عطار]

تحت تأثیر این غزل دل‌انگیز، عارف بزرگوار سید قطب الدین نیریزی رساله عشقیه خود را به نظم آراسته است که این رساله به وسیله جناب حجّت الاسلام ذاکری چاپ و منتشر شده است.^۱

تازیانه ۱۰۹

—•••••—
 در میان گنهکاران

□

میان آن گنهکاران است کارم	که با آن کاملان طاقت ندارم
چه گر این قوم بس تاریک باشند	به نور رحمتش نزدیک باشند
چو جایی تشنگی یابد به غایت	کشد در خویش آب بی‌نهایت
که هر جایی که عجزی پیش آید	نظر آنجا ز رحمت بیش باشد

[عطار]

ابراهیم ادهم از حق تعالی در خواست تا او را از زمره گنهکاران مبراً

۱. مؤلف.

دارد. هاتقی از قول حق او را ندا در داد که این خواهش همه خلق است؛ اما اگر همه را از گناه مبرا دارم دیگر جایی برای رحمت و آمرزشم باقی نمی ماند.

اگر معصوم بینم جاودان من که را آمرزم آخر آن زمان من؟
هزاران بحر رحمت بی قیاس است و لیکن بنده را جای هراس است

[عطار]

تازیانه ۱۱۰

فواید اخلاص



۱. پاداش ایشان فوق پاداش دیگران است:

- «ما تجزون الا ما کنتم تعملون الا عباد الله المخلصین»^۱.

پاداش نمی یابند جز در برابر آنچه عمل می کنند به جز بندگان مخلص.

۲. برای محاکمه در پیشگاه حضرت پروردگار همگی حاضر می شوند

به جز اهل اخلاص.

- «فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین»^۲.

پس ایشان همگی حاضر شوند به جز بندگان مخلص.

۱. صافات، ۴۰.

۲. صافات، ۱۲۸.

۳. مقام توصیف خداوند همگی را نسزد جز بندگان مخلص را.

• «سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين»^۱.

منزه است خداوند چگونه وصف شوند جز بندگان مخلص.

۴. شیطان را به ساحت ایشان هرگز راهی نباشد.

• «لا غويينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين»^۲.

همگی ایشان را گمراه می‌کنم جز بندگان مخلص را.

تازیانه ۱۱۱

مراتب علم



مراتب معرفت بر سه گونه است: علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین. علم الیقین، مثل دیدن دود از فراز دیوار و حکم بر وجود آتش نمودن است. مرتبه عین الیقین، مثل آتش را به مشاهده نشستن است. مرتبه حق الیقین، یعنی خود سوختن و آتش شدن و در آن فانی شدن و این مرتبه فوق همه مراتب باشد.

۲. حجر، ۴۰.

۱. صافات، ۱۶۰.

تازیانه ۱۱۲

هدف آفرینش



- ۱. «افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون»^۱.
آیا پندارید شما را به عبث آفریدیم و شما را به سوی ما بازگشتی نیست؟
- ۲. «ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعین».
نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست به بازی.
- ۳. «انما الموت و الحیات لیبلوکم ایکم احسن عملا».
این است و جز این نیست که مرگ و زندگانی برای آزمایش شماست تا کدام یک عمل بهتری داشته باشید.
- ۴. «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون».
نیافریدیم جن و انسان را جز برای عبادت.
- ۵. مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟

به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

[حافظ]

۱. مؤمنون، ۱۱۵.

۶. خبر داری که سیّاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک

از این آمد شدن مقصودشان چیست؟

در این محراب‌گه معبودشان کیست؟

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آرنده خود را طلب کار

[نظامی]

۷. میان بر بند چون مردان به مردی در آ در زمرة اوفوا بعهدی

به رخس علم و چوگان عبادت ز میدان در رباگوی سعادت

تو را از بهر این کار آفریدند اگر چه خلق بسیار آفریدند

[شیخ محمود شبستری]

۸. زندگی بی دوست جان فرسودن است مرگ حاضر غایب از حق بودن است

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود بی خدا آب حیات آتش بود

قافیة سنجم ولی دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف و گفت و قال را بر هم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم

در میان نباید جمال حال او هر دو عالم چیست؟ عکس خال او

چونکه من از خال خوبش دم زخم عشق می خواهد که بشکافد تنم

همچو موری اندر این خرمن خوشم تا فزون از خویش باری می‌کشم

[مولوی]

تازیانه ۱۱۳



راه‌یابی به حقیقت



درک حقایق را مردم از چهار طریق پیموده‌اند:

متکلمین = تفکر همراه با شرع مشائین = تفکر بدون شرع

عرفا = ریاضت نفس با شرع اشراقین = ریاضت بدون شرع

● «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء». [امام صادق (ع)]

علم نوری است که می‌افکند خداوند در دل هر که خواهد.

تو ندیدی شبی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را؟

علمی که حاصلش جدال است، بنگر که تحصیلش بر چه دالّ است؟

● «علم الانسان ما لم یعلم».

آموختیم انسان را آنچه نمی‌دانست. این تعلیم، تعلیم خدایی است

علم سابقان در سینه بود و سبق ایشان درسی نبود. آن علم تعلیم

یزدانی است. هر چه از این دست نبرده‌ای همه نادانی است.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کاو ورقی خواند معانی دانست^۱

[حافظ]

تازیانه ۱۱۴

زهد

□

از حضرت علی(ع) سؤال شد: زهد چیست؟ فرمودند: «ترک ما یشغلک
عن الله» ترک هر چه از خداوند بازت دارد.

زهد چه بود از همه پرداختن جمله را در داد و اول باختن

باز از ایشان نقل شده است که فرمودند: تمام زهد در این فراز از این آیه

مندرج است:

• «لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم».

تا غمگین نشوید به آنچه از دست دادید و شادمان نشوید بدانچه به

دست آوردید.

تازیانه ۱۱۵

آخرین نماز

□

۱. تحفة المراد.

- «صل صلوة مودّع فاذا دخلت فی الصلوة فقل هذا آخر صلوتی من الدنيا»^۱. [حضرت محمد (ص)]

نمازت را نماز تودیع بخوان و چون به نماز پرداختی با خویشتن بگو: این آخرین نماز من در دنیا است.

تازیانه ۱۱۶



مقام فنا



- «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوه انفسکم»^۲.
باز گردید به سوی پروردگارتان و بکشید نفس هایتان را.
- «من یرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله»^۳.
هر آن کس از خانه اش بیرون آمد و به سوی خداوند و رسولش هجرت نمود و مرگ او را دریافت پس پاداشش با خداست.
- «من طلبی وجدنی و من وجدنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتله و من قتله فعلی دیتة و من علی دیتة فانا دیتة»^۴.
هر آن کس مرا طلبید همی یافت و هر آن کس مرا یافت عاشق من شد و هر آن کس عاشق من گردید من نیز عاشق او می شوم و چون عاشقش شدم

۱. رساله لب الالباب.

۲. بقره، ۵۵.

۳. نساء، ۱۰۱.

۴. منهج القوی؛ ج ۴، ص ۳۱۳.

او را می‌کشم و هر آن کس را که کشتم بر من است دیه او و خودم دیه او هستم.

● «موتوا قبل ان تموتوا و حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا»^۱.
 بمیرید قبل از آنکه بمیرید و حساب خویشتن کنید قبل از آنکه حسابتان کنند.

● «قال روح الله: لن يلج ملکوت السموات حتی یولد مرتین»^۲.
 نمی‌نوردد ملکوت آسمان‌ها را مگر آن کس که دوباره تولد شود.
 أقتلونی، أقتلونی یا ثقات إن فی قتلی حیاتاً فی حیات
 آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پابندگی است

[مولوی]

اما باید دانست که موت را چهار منزل بود:

۱. موت احمر که آن مخالفت با نفس و کشتن آن است که آن را جهاد اکبر نیز گفته‌اند، چه در کشتن ظاهر، لازم ریختن خون است آن را موت احمر گفته‌اند.

۲. موت ابیض و آن روزه و کم خوردن است چه نورباطن و صفای قلب از آن زاید.

۳. موت اخضر است و آن با لباس کم هزینه و فقر ساختن است که

۱. منهج القوی.

۲. بحر المعارف؛ ج ۲، ص ۵۸.

نضارت و سر سبزی جان از آن زاید.

۴. موت اسود است و آن تحمل ایذاءِ مردمان است.

• «و لا یخافون لومة الائم».

از ملامت ملامتگری نمی هراسند.

شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود من چه باکم بود از سرزنش عامی چند^۱

تازیانه ۱۱۷

شراب اولیاء



• «انّ الله تعالی شرابا لا ولیاء، اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طابوا، و اذا طابوا ذابوا، و اذا ذابوا خلصوا، و اذا خلصوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم^۲».

[رسول اکرم (ص)]

خداوند تعالی را شرابی است ویژه دوستانش که چون نوشند سرمست شوند و چون سرمست شدند به نشاط آیند و چون به نشاط آمدند پاک شوند و چون پاک شدند ذوب گردند و چون ذوب شدند ناب و خالص گردند و چون ناب شدند طلب کنند و چون طلبیدند بیابند.

۱. تحفة المراد؛ ص ۸۴.

۲. تحفة المراد؛ ص ۱۰۱ - منتخب جواهر الاسرار؛ ص ۳۰۲ - مصباح کفعمی؛ ص ۵۲۹.

فانی شو اگر بقات باید بگذر ز خود از خدات باید
 مردان که ره خدا سپردند در عالم زندگی بمردند
 گر مردن تو ز خود تمام است حشر تو هم اندر این مقام است
 فانی شو از این خودی به مردی تا زنده‌لا یموت گردی

تازیانه ۱۱۸

توضیحی در رمز فنا



مراد عرفا از فنا و بقا این نیست که وجودی عدم گردد و وجودی یا
 ممکنى واجب گردد و واجب، ممکن که قلب ماهیت و حقیقت محال و
 شیئی قابل مقابل خود هرگز نگردد.

واجب ز جلوه‌گاه قدم ناکشیده رخت ممکن ز تنگنای عدم نانهاده پای

بلکه مراد آن است که وجود مجازی، عاریتی که از غیر گرفته‌ای، مالک
 نشوی، که خازن دوزخ شوی و به خود نبندی و خود را نبینی که مشرک
 گردی. اگر موحدی انباز میار؛ یعنی آنچه را نفی کردی باز میار و هستی و
 وجود را کلاً از صنع خدا دانی و نور و ظهور را جلوه‌ای از حضرت الله بینی
 که «محو الموهوم و صحو المعلوم».

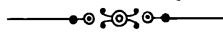
تو او نشوی ولی اگر جهد کنی جایی برسی کز تو، تویی برخیزد

و تحقیق در این مقام را حال دایم سازی و به مرتبه استقامت رسی، نه آنکه به تعلق و خطر قانع شوی که آن سریع الزول خواهد بود.

«فاستقم كما امرت»^۱ عام نظر کرد و پوست دید، خاص نظر کرد پوست را با دوست دید و اما عاشق از هر دو گذر کرد همه دوست دید، آنکه پوست دید مرتبه حیوانی یافت و آنکه پوست را با دوست دید، به درجه انسانی رسید و آنکه همه دوست دید ربّانی شد.

یکی خورشید بیند دیگری نور قیاس هر یکی باشد ز هم دور^۲

تازیانه ۱۱۹



رمز ظهور



نکو رو تاب مستوری ندارد
 در ار بندی ز روزن سر بر آرد
 نظر کن لاله را در کوهساران
 که چون خرم شود فصل بهاران
 کند شق شقه گل زیر خارا
 جمال خود کند ز آن آشکارا

۲. تحفة المراد.

۱. هود، ۱۱.

تورا چون معینی در خاطر افتد
 که در سلک معانی نادر افتد
 نیاری از خیال آن گذشتن
 دهی بیرون ز خواندن یا نوشتن
 که هر جا هست حسن اینش تقاضاست
 نخستین جنبش از حسن ازل خاست
 [جامی]

تازیانه ۱۲۰

معرفت ذات او از اذهان دور است

□

- «لا یحیطون به علما و عنت الوجوه للحی القیوم».^۱
 هیچ دانشی بر او احاطه نکند، خوار شد چهره‌ها در پیشگاه خداوند
 حی و قیوم.

ای از تو گمان جمله مستور	حلوای تو از پر مگس دور
آنجا که تویی چو من نباشد	کس محرم این سخن نباشد
آنان که حدیث عشق گویند	باید که نصیب خود نجویند

از جمله خواص واجب الوجود این است که ماهیت ندارد و کل
 ممکنات زوج ترکیبی با نور وجود و ظلمت ماهیت ترکیب شده‌اند.

۱. طه، ۱۴۰.

شیخ الرئيس گوید: «الاول تعالی: لایرهان علیه بل هو البرهان علی شئیء و انما علیه الدلائل واضحه».

گفتم همه حسن ملک سرمایه توست خورشید فلک چو ذره در سایه توست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده‌ای مایه توست
رفتم فراز آسمان، تا یابم از جانان نشان آمد ندا از لامکان، آن یارکو؟ آن یارکو؟

با علم حصولی امکان درک ذات محال است؛ چه علم حصولی، حصول صورت شیئی نزد عالم است و آن صورت ماهیت شیئی است و خداوند را ماهیتی نیست و جز با او، او را نتوان شناخت «یا من دلّ علی ذاته بذاته».^۱ [حضرت علی (ع)]

● «قال الله تعالی لایدرکه الابصار».^۲

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر کآنجا همیشه باد به دست است دام را
[حافظ]

● «انّ الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار».^۳ [معصوم]
به راستی خداوند همانگونه که از دیدگان پنهان است از خردها نیز در پرده است.

جهان متفق در الهیش فرومانده در گُنه ماهیتش

۱. دعای صباح امیرالمؤمنین.

۲. انعام، ۱۰۴.

نه ادراک در کینه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد
 نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم
 که خاصان در این ره فرس رانده‌اند به لا اَحْصَى از تک فرومانده‌اند

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم توست الله نیست

● «تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله». [حضرت علی (ع)]
 بیندیشید در نعمات خداوند، اما در ذاتش نیندیشید.

● «سبحان ربک العزّة عمّا یصفون».^۱
 منزّهی تو پروردگار عزیز، چگونه وصف می‌کنند تو را.

منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالی الله شأنه عمّا یصفون^۲
 [شیخ محمود شبستری]

در بزم تو از روی تو صد شمع بر افروخت

وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجاب است

[حافظ]

اما با علم حضوری این درک را امکان است.

یا من بدأ جمالك فی کلّ ما بدأ بادا هزار جان مقدس توراً فدا

۲. گلشن راز.

۱. صافات، ۱۸۱.

• «اینما تولوا وجوهکم فثم وجه الله».

• «و لو انکم ادلیتم بحبل الی الارض سفلی لهبط علی الله».^۱

[حضرت محمد (ص)]

اگر با طنابی به آخرین نقطه زمین روید هر آینه بر خدا وارد شده‌اید.

تازیانه ۱۲۱

طلب عمر دراز برای چه



کاغ، کاغ و نعره زاغ سیاه	دایماً باشد بدن را عمر خواه
همچو ابلیس از خدای پاک فرد	تا قیامت عمر تن در خواست کرد
گفت انظری الی یوم ^۲ الجزا	کاشکی گفتمی که تُب یا ربنا
زندگی بی دوست جان فرسودن است	مرگ حاضر غایب از حق بودن است
عمر و مرگ، این هر دو با حق خوش بود	بی خدا آب حیات آتش بود
از خدا غیر خدا را خواستن	ظنّ افزونی است، کَلّی کاستن
خاصه عمری غرق در بیگانگی	در حضور شیر روبه شانگی
عمر بیشم ده که تا پس تر روم	مهلتم افزون که تا کمتر شوم
عمر خوش در قرب جان فرسودن است	عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است

۱. تحفة المراد.

۲. اعراف، ۱۴؛ «قال انظرنی الی یوم یبعثون».

گر نه گه خوار است آن گنده دهان گویدم کز زاغیم تو وارهان

[مولوی]

تازیانه ۱۲۲

مراتب تجلی



مراتب تجلی چهار است: تجلی ذاتی، تجلی اسمایی، تجلی افعالی، تجلی آثاری؛ اما تجلی ذاتی را عالم اللاهوت گفته‌اند و در این مقام، تجلی ذات به ذات است و آنرا غیب مصون، کنز مکنون، هویت بحته، غیب الغیوب و مرتبه عمی نیز گفته‌اند.

جامی را در این مرتبه اشعاری دلکش است:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود	به کنج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود از نقش دویی دور	ز گفتم و گوی مایی و تویی دور
جمالی مطلق از قید مظاهر	به نور خویشتن بر خویش ظاهر
دلارا شاهدی در حجله غیب	مبرا دامنش از وصله عیب
نه با آینه رویش در میانه	نه زلفش را کشیده دست شانیه
صبا از طره‌اش نگسسته تاری	ندیده چشمش از سرمه غباری
نگشته با گلش همسایه بلبل	ن بسته سبزه‌اش پیرایه بر گل
رخش ساده زهر خطی و خالی	ندیده هیچ چشمی زو خیالی
نوای دلبری با خویش می ساخت	قمار عاشقی با خویش می باخت

و اما تجلی دوم: تجلی فیض اقدس است و انگیزه آن فیض ذاتی جواد مطلق است؛ یعنی:

نکو رو تاب مستوری ندارد در ار بندی ز روزن سر بر آرد

سپس تجلی فرمود در صور اسماء و صفات و افعال:

برون زد خیمه ز اقلیم تقدس تجلی کرد در آفاق و انفس

به هر آینه‌ای بنمود رویی ز هر جا خاست از وی گفت‌وگویی

و این را فیض مقدس گویند، وجود متبسط، رحمت واسعه «القی وسعت کل شیء» و اعیان ثابتة نیز گفته‌اند که پایین‌ترین موجود در هیولا باشد.

نخستین لمعه بر ملک و ملک تافت	ملک سرگشته خود را چون فلک یافت
همه سبوحیان سبوح جویان	شدند از بیخودی سبوح جویان
از آن لمعه فروغی بر گل افتاد	ز گل شوری به جان بلبل افتاد
رخ خود شمع از آن آتش برافروخت	به هر کاشانه، صد پروانه را سوخت
ز نورش تافت بر خورشید یک تاب	برون آورد نیلوفر سر از آب
ز رویش روی خود آراست لیلی	به هر مویش ز مجنون خاست میلی
سر از جیب مه‌کنعان بر آورد	زلیخا را دمار از جان بر آورد
جمال اوست هر جا جلوه کرده	ز معشوقان عالم بسته پرده

کسی کاو عاشق خوبان مه‌روست بدانند یا نداند عاشق اوست
 خمش کاین قصه پایانی ندارد زبانی و زبان دانی ندارد
 همان بهتر که اندر عشق پیچیم که بی این گفت‌وگو هیچیم هیچیم
 [جامی]

تازیانه ۱۲۳

معرفت نفس



• «لا تزعم انک جرم صغیر و لکن فی کانطوی عالم اکبر».

[حضرت علی (ع)]

مپندار جرمی کوچک هستی، در تو پیچیده شده است عالم بزرگی.

با سرشتت چه‌ها که همراه است خنک آن راکه از خود آگاه هست
 گوهری در میان این سنگ است یوسفی در میان این چاه است
 پس این کوه قرص خورشید است زیر این ابر زهره و ماه است

تازیانه ۱۲۴

تجسم عمل



• «انما هی اعمالکم تردّ الیکم».

[حضرت محمد (ص)]

جز این نیست که اعمال شما به سوی شما باز می‌گردد.

• «و ما الله بظلام للعبيد».^۱

خداوند به بندگانش ستم روا نمی‌دارد.

• «لو أحبّ حجرا يحشر معه».

[حضرت محمد (ص)]

و لو سنگی را دوست دارید با هم او محشور می‌شوید.

این جهان کوه است و فعل ما صدا سوی ما آید صداها را ندا

گر چه دیوار افکند سایه دراز باز گردد سوی او آن سایه باز

[مولوی]

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

[نظامی]

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

[حافظ]

تازیانه ۱۲۵

علم و عمل قرین یکدیگرند

• «لا تجعلوا علمکم جهلا و یقینکم شکا، اذا علمتم فاعملوا و اذا

۱. آل عمران، ۱۸۲.

استیقتتم فاقدموا»^۱.

علم و دانش خود را به جهل تبدیل مکنید و یقین و باورتان را به شک و دودلی می‌آلایید. پس چون علم دارید عمل کنید و چون به یقین رسیدید به اقدام پردازید.

تازیانه ۱۲۶

تأثیر معاشرت



جز صحبت عارفان کامل مگزین جز جانب بندگان مخلص منشین
شد هیزم تیره نور از صحبت نار شد زنده غذا چو گشت با زنده قرین

[گمنام]

تازیانه ۱۲۷

خود را دریاب

• «فمن شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظلمات و ارتبك في الهلكات و مدت به شيطانه في طغيانه و زينت له سيئ اعماله فالجنة غايت السابقين و النار غاية المفرطين»^۲.

هر آن کس خویشتن را به دیگری مشغول کرد، در تاریکی‌ها حیران همی ماند و در هلکات در افتد و شیطان او را در نافرمانی متوقف سازد و

۱. نهج البلاغه.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵.

کارهای زشتش را بر او بیاراید و همی دانید که آتش پایان کار افراط کنندگان و بهشت نهایت راه پیشروان است.

تازیانه ۱۲۸

معرفی دنیا



• «الدنيا دار غرور، و ملتقى اساعته و وداع، و الناس متصرفون فيها بين ورد و صدر، و الصائرون خيرا بعد اثر، غاية كل متحرك سکون و نهایت كل متكون ان لا يكون، فاذا كان ذلك كذا لك فلم التهاك على هالك. و اعلموا انما الدنيا تطلب لثلاث للغز و الغنى و الراحة، فمن قنع عزّ و من زهد استغنى و من قلّ سيعه استراح»^۱.

دنیا سرای فریب است، ملاقات با خود اندک دارد و زان پس جدایی، مردم در آن تصرفی دارند در فاصله ورود و خروجشان پایان هر پویایی آرامش است و نهایت هر بودی نابودی است، وقتی چنین است برای این گذرا چرا آدمی خود را به هلاکت افکند، بدانید که طلب دنیا برای سه چیز است: عزّت و ثروت و آسایش. پس هر آن کس، قناعت گزید عزیز است و آن که نخواست مستغنی است و آن که فعالیتش را کم کرد در آسایش است.

۱. نهج البلاغه.

تازیانه ۱۲۹

خودشناسی



ای جابر! به مقام قرب و دوستی ما نایل نشوی تا آن‌گاه که اگر همه مردم تو را بد بدانند اندوهگین نگردی و اگر همه تو را شایسته دانند شاد نشوی؛ بلکه خود را بر قرآن عرضه داری، اگر خود را رهرو آن دانی، دوری کننده از منهیاتش و شیفته دستوراتش، ترسان از تهدیداتش یافتی، به راحت ادامه ده و مزدهات باد بر این حالات؛ زیرا آنچه علیه تو گویند زبانی به تو نرساند، ولی اگر رفتارت را جدای از قرآن یافتی پس به چه چیز خود می‌بالی؟! [امام صادق (ع)]

تازیانه ۱۳۰

دنیا



گفت دنیا لهو و لعب است شما	کودکید و راست فرماید خدا
از لعب بیرون نرفتی کودکی	بی زکات روح کی باشی زکی؟
خلق اطفالند جز هست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا
جنگ خلقان همچو جنگ کودکان	جمله بی معنی و بی مغز مهان
جمله با شمشیر چوبین جنگشان	جمله در لا ینبغی آهنگشان
جملشان گشته سواره بر نئی	کاین براق ماست یا دلدل پئی
باش تا روزی که محمولان حق	اسب تازان بگذرند از نه طبق

[مولوی]

تازیانه ۱۳۱

هدف یابی

- «رحم الله امرء من این و فی این و الی این». [حضرت علی (ع)]
رحمت کند خداوند کسی را که بداند از کجا آمده؟ و برای چه آمده؟ و به کجا می رود؟
- «رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره». [حضرت علی (ع)]
خدا رحمت کند آن کس که خویشتن بشناسد و پا از گلیم خویش بیرون نهد.

تازیانه ۱۳۲

پندار



- | | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| از راحت و رنج او مشو شاد و منال | دنیا چو منام است و در او جمله خیال |
| زیرا که حقایق نپذیرند زوال | بگذار خیالات و حقایق را جوی |
- ***
- | | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| در خواب کجا حقیقت خود دانی؟ | خواب است و خیال این جهان فانی |
| پیدا شودت حقایق پنهانی | چون روی به سوی آن جهان گردانی |

تازیانه ۱۳۳

غفلت



- «کفی فی الرجل غفلة ان یضیع عمره فیما لا ینجیه»^۱ [حضرت علی (ع)]
غفلت مرد را همین کافی است که عمرش را در آن کار ضایع کند که او را
از آن کار نجاتی نباشد.

- «یعلمون ظاهراً من الحیات الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون»^۲
منحصرأً ظاهر حیات دنیا را می‌نگرند و از سرای دیگر غافلند.

- «و انذر هم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفله»^۳
بترسان ایشان را از روز حسرت آن‌گاه که کار از کار بگذرد و ایشان در
غفلت باشند.

- «اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون»^۴
بر مردم رسیدگی به حسابشان نزدیک شد، مع ذالک در غفلت و از
خداوند روی گردانند.

۲. روم، ۷.

۴. انبیاء، ۳۹.

۱. نور الحکم؛ ج ۴.

۳. مریم، ۳۹.

تازیانه ۱۳۴

اهمیت ذکر



• قال رسول الله (ص): «إلا أنبئكم بما هو خير لكم و افضل من أن تلقوا عدوكم فتقربوا رقابهم و يضربون رقابكم ذكر الله».

بیاگاهانم شما را از آن چیزی که بهتر است برای شما و برتر از اینکه ملاقات کنید دشمنانت را و بزیندگردن‌های آنها را و یا بزیندگردن‌های شما را و در راه خدا شهید شوید، آن یاد خداست.

چه، جنگ عدم بنیان هستی از طرفین است؛ اگر چه ارزش و ثواب شهادت در آن است. ذاکر، جلیس حق تعالی است و جلیس، مشهود ذاکر است و شهادت برای وصول بهشت و طبعاً مجاهد، مشاهدش بهشت است و حق تعالی افضل از بهشت است «أنا جلیس من ذکرنی» و جنت اهل کمال جز مشاهده جمال نیست.

من ذکر روضه کردم و کوی تو خواستم گفتم حکایت گل و روی تو خواستم
ربّ پیدایی است که هرگز پوشیده نشود و عبد پوشیده‌ای است که هرگز پیدا نشود. پیدا را پیدا دار و پوشیده را پوشیده؛ یعنی از ربّ بازگویی، نه از خود و ربّ را باش نه خود را^۱.
[عبد الله قطب شیرازی]

۱. مکاتیب.

تازیانه ۱۳۵

سخنانی از شمس تبریزی



این قدر عمر که تو را مانده است در تفحص حال خود خرج کن. در تفحص عالم چه خرج کنی؟ عالم عمیق است؛ اما تو از عالم عمیق‌تری چون خود را به دست آوردی خوش می‌رو. اگر کسی دیگر را یافتی، دست به گردن او در آور و اگر نیافتی دست به گردن خویش در آور. آدمی را جهت مقصودی آورده‌اند تا خود را بدانند که از کجاست؟ پاس ظاهر و باطن جهت آن داده‌اند که اینها عدت این طلب است و استعمال در چیزی دیگر می‌کند، خویشتن را امنی حاصل نمی‌کند تا عیش او خرم گردد. در اشتغال علوم که بهترین مشغولی‌های دنیاست روزگار می‌برد و از آن مقصود دور می‌شود. [شمس تبریزی]

تازیانه ۱۳۶

با عصیان، ثواب پذیرفته نیست



- «لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین»^۱.
از شما پذیرفته نیست چه شما گروهی گنهکارید.

۱. توبه، ۵۳.

- «ان لله ملكا ينادى على بيت المقدس كل ليلة: من اكل الحرام، لم يتقبل لله منه حرفا و لا عدلا و انصراف نافله و العدل و الفريضة»^۱. [حضرت محمد (ص)]

خداوند را فرشته‌ای است در بیت‌المقدس که همه شب ندا در می‌دهد: خورنده حرام از او پذیرفته نمی‌شود نه سخنی و نه مستحبی و نه عمل واجبی.

تازیانه ۱۳۷

فقط پارسایی



- «و ان اعبدونى هذا صراط مستقيم».
- منحصرأ مرا عبادت كنيد، راه راست همين است.
- «لا تطعه واسجد واقترب».
- اطاعت ايشان مكن و سجده كن و به من نزديك شو.
- «قال فيما ناجى الله عزوجل به موسى: يا موسى ما تقرب اللى المتقربون بمثل الورع عن محارمى فائى ابيحهم جنات عدن لا اشرك معهم احدا»^۲. [امام صادق (ع)]
- اى موسى! قرب جويان را راهى بهتر از دورى از آنچه را حرام كردم نيست. چه من منحصرأ بهشت را ويژه ايشان قرار دادم و كسى ديگر را در ورود به بهشت با ايشان انباز نسازم.

۲. كافي، ج ۲.

۱. بحار الانوار؛ ج ۱۰۰.

- «واعبد ربّك حتى ياتيك اليقين».
- عبادت نما پروردگارت را تا تو را مقام یقین دهم.
- «الصلوة قربان كل تقى».
- نماز نزدیکی هر پرهیزگار است.

تازیانه ۱۳۸

مقام انسان

- «الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه الله بيده»^۱.
- صورت انسان بالاترین حجّت خداوند است بر خلقش کتابی که خداوند آن را با دست خود نگاشته است.

هیچ محتاج می‌گلگون نئی	ترک کن گلگونه خود گلگونه‌ای
تاج کرمناست بر فرق سرت	طوق اعطیناک آویز برت
بحر علمی در نمی پنهان شده	در سه گز تن عالمی پنهان شده
ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم؟	ای همه هستی چه می‌جویی عدم؟
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	از چه رو تو منت باده کشی؟
ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش	چون چینی خویش را ارزان فروش؟

[مولوی]

۱. صافی؛ ج ۱، ص ۵۸.

ای نسخه‌ اسرار الهی که تویی ای آینه‌ جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
[نظامی]

جان زهجر عرش اندر فاقه‌ای تن زهجر خارین چون ناقه‌ای
جان گشاید سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها
[مولوی]

این عقیده ارزش دارد که از یاد نبریم انسان، انسان است و ماشین،
ماشین. فعلاً انسان ماشین شده است و قدرت تفکر و تعقل از او سلب
شده است. [کارل رابیل فیلسوف انگلیسی]

تازیانه ۱۳۹

علم را از که جوییم

□

در تفسیر آیه «فلینظر الانسان الی طعامه» امام باقر(ع) فرمودند: یعنی
«عَلَّمَهُ الذی مَمَّنْ یأخذه» بدانند که علم را از که جویید؟
و امام جواد(ع) فرمودند: «من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق،
ینطق عن اللّٰه فقد عبد اللّٰه و ان کان الناطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس».
هر آن کس با سخن کسی گوش فرا داشته عبادت او را می‌کند، اگر آن
گوینده از خدا می‌گوید عبادت خداوند را می‌نماید و اگر از شیطان، او
عبادت شیطان را می‌نماید.

تازیانه ۱۴۰

توقف تا کجا



تا آن خدا که مرا همچین آفرید، با من سخن نگوید بی هیچ واسطه‌ای و من از او چیزها نپرسم و بگویم: مرا چه خفتن و چه خوردن؟ چون چنین شود و من با او بگویم و بشنوم، آنگه بخورم و بخشیم، بدانم که چگونه آمده‌ام و کجا می‌روم و عواقب من چیست؟

[شمس تبریزی]

تازیانه ۱۴۱

اهمیت تقوا



• «قال فی ما ناجی اللّٰه عزوجل به موسی(ع): یا موسی ما تقرّب الّیّ المتقربون بمثل الورع عن محارمی فأنّی ابیحهم جنات عدن لا اشرك معهم احدا».^۱

[امام صادق(ع)]

از آنچه خداوند عزوجل با حضرت موسی در میان نهاد چنین بود: ای موسی! قرب جوینان را راهی به از پارسایی از گناه نیست. به راستی که من بهشتم را بر آنان که شریکی را با من قرار ندادند اباحه کرده‌ام.

۱. کافی؛ ج ۲.

تازیانه ۱۴۲

من در میان جمع و دلم جای دیگر است



زاهدی بود در کوه، او کوهی بود، آدمی نبود، اگر آدمی بودی در میان آدمیان بودی که هم فهم دارند و هم قابل معرفت خدایند. در کوه چه می‌کرد؟ آدمی را با سنگ چه کار؟ میان باش و تنها، نهی است از آنکه به کوه منقطع شوند و از میان مردم بیرون آیند و خود را در خلق انگشت‌نمای کنند. [شمس تبریزی]

تازیانه ۱۴۳

لذت انس



تا لذت انس چشیدم، وحشت در جهان نیافتم، اگر به سوراخ سوزنی رفتم، آن را به گشادگی آسمان یافتم. به هر تاریکی که نگاه کردم آن را روشن دیدم «اعوذ بنورک وجهک الذی اشرفت له الظلمات» به یادم آمد، محبوب و مکروه را همه محبوب یافتم «عسی ان تکرهوا شیئنا و هو خیر لکم» یاد کردم. در اندیشه افتادم که با این گشادگی، مردمان چرا در تنگی اند و با این روشنی، جهان بر چشم خلایق چرا تاریک است؟ دانستم که آن تنگی دل خودشان است که جهان بر ایشان تنگ می‌نماید؛ همچون کسی که سرش

بگردد، عالم پیش چشم او گردان است و حال آنکه عالم ساکن است، این سر اوست که می‌گردد.

و همچنین دانستم که آن تاریکی چشم ایشان است که جهان برایشان تاریک می‌نماید؛ همچون آن شخص که به ناگاه کور شد به اهل خانه گفت: چه شد چراغ شما را که بمرد؟ ای خواجه! این چراغ توست که بمرد چراغ خانه همچنان روشن است.

القصة بر لب آب تشنه مردن، غینی بس عجب است و با این نور پاشی، رهین ظلمات بودن را بدبختی سبب است «و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور».

ای ولیم! صفت وحشت دوزخ شنیده‌ای؟ جایی شناسم موحش‌تر از آن و آن درون دل جاهلان است.

ای ولیّ من! صفت انس بهشت شنیده‌ای؟ جایی می‌شناسم انیس‌تر از آن و آن درون دل عارفان است.

این دوم را دانم آسان باور کنی برای آنکه شنیده‌ای «ما وسعنی ارضی و لا سمائی ولكن وسعنی قلب عبدی المؤمن» دانی که نظر گاه حق انیس‌تر باشد از نظر گاه خلق... الله سبحانه ولیم و سایر اخوان را از اهل انس و معرفت گرداناد.^۱

[عبدالله قطب شیرازی]

۱. مکاتیب؛ مکتوب ۱۲۰.

تازیانه ۱۴۴

علوم دنیایی



تحصیل علم جهت لقمه دنیاوی چه می‌کنی؟! این رسن از بهر آن است که از این چاه بر آیند نه از بهر آنکه از این چاه بر آیند و به چاه دیگر فروروند. در بند آن باش که بدانی که من کیم و چه جوهرم و به چه آمده‌ام و کجا می‌روم و اصل من از کجاست و این ساعت در چه‌ام و روی به چه دارم؟

[شمس تبریزی]

تازیانه ۱۴۵

عظمت قلب آدمی



• «لی مع الله وقت لا یسعی ملک مقرب و لا نبی مرسل».

[حضرت محمد (ص)]

مرا با خداوند زمانی است که نه در آن فرشته مقربی و نه پیامبر فرستاده‌ای راه دارد.



• «لا یسعی ارضی و لا سمائی ولکن یسعی قلب عبد المؤمن»^۱.

۱. حدیث قدسی.

- نمی‌گنجم در زمین و نه در آسمان، ولیکن می‌گنجم در دل بنده مؤمن.
- «قلب المؤمن عرش الله الاعظم».
- دل بنده مؤمن عرش خداوند بزرگ است.

تازیانه ۱۴۶

در طلب آرزو



بعضی را مطلوب، مقارن طلب پیش آید و بعضی را به وقت مرگ مطلوب روی نمود و بعضی هم در آن طلب مُردند. در هوس این مطلوب مردن کاری بس بزرگ است. [شمس تبریزی]

تازیانه ۱۴۷

چه کنم



اگر نداری طلب کن و اگر داری طرب کن، اگر آبی در باز است و اگر نیایی خدا بی‌نیاز است. [خواجه عبد الله انصاری]

تازیانه ۱۴۸

هیچ کس جز خدا را دوست نداشته



- «ما احبّ احد غیر خالقه ولكن احتجب عنه تحت نقاب زینب و سعاد

و هند و لیلی و الدراهم و الدینار و الجاه و المال و کلّ ما فی العالم فانّ الحبّ احدسببه الجمال و هوله تعالی لانّ الجمال محبوب لذاته و اللّٰه الجمیل یحبّ الجمال و سببه الاخر الاحسان و ما تمّ احسان الا من اللّٰه و لا محسن الا اللّٰه فان احببت الجمال فما احببت الا اللّٰه لانه الجمیل و ان احببت الاحسان فما احببت الا اللّٰه لانه هو المحسن فعلی کل وجهه ما متعلق المحبة الا اللّٰه والی ذلک اشار ابن فارض حیث قال:

«و کل ملیح حسنه من جمالها معارّ له بل حسن کل ملیحه»^۱

[ابن عربی]

هیچ کس دوست نداشته است غیر از پروردگارش را لیک محبوب، محبوب گشته در حجاب زینب و سعادت و هند و لیلی و دراهم و دینار و جاه و مال و هر چه در عالم است. چه انگیزه عشق یکی جمال و زیبایی است و آن صفت خداست، چه اوست جمیل و دوست دارد جمال را و انگیزه دیگر احسان است و احسان به انجام نمی‌رسد جز از ناحیه خداوند و محسنی جز خدا نیست. و آنکه جمال را دوست دارد، دوست نداشته جز خداوند را، چه اوست جمیل و آنکه احسان را دوست دارد، دوست نداشته جز خدا را، چه اوست محسن و در هر صورت انگیزه محبتی نیست جز از صفات حق تعالی و به همین موضوع اشاره کرده ابن فارض:

۱. فتوحات المکیه.

وهر زیبارویی زیبایش نیست جز از خدا، به عاریت گرفته آن را بلکه حسن هر ملیحی.

تازیانه ۱۴۹

حجاب قلب



شیخ صدوق نقل می‌کند که از حضرت ثامن الائمه پرسیدند: چه چیز حجاب خلق از خالق می‌گردد. فرمودند: «کثرت الذنوب». پس انگیزه حجاب در خود انسان است.^۱ [آیت الله حسن زاده آملی]

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

[حافظ]

تازیانه ۱۵۰

انس با حق



ذوالنون گوید: وقتی در سفر به صحرا پیاده می‌رفتم. جوانی را دیدم که شوری بود در وی. گفتم: از کجایی ای غریب؟ گفت: غریب آن بود که با

۱. هزار و یک کلمه.

خدا مؤانستی ندارد. بانگ از من برآمد و بیهوش افتادم. گفت: چه شد تو را.
گفتم: دارو با درد موافق افتاد!

تازیانه ۱۵۱

از چه شادید



در اندرون من بشارتی هست. عجبم آید از این مردمان که بی آن
بشارت شادند. اگر یکی را تاج زرین بر سر نهادندی، بایستی که
راضی نشدی که ما این را چه کنیم؟ ما را آن گشاد اندرون می باید، کاشکی
آنچه داریم همه بستندی و آنچه آن ماست به حقیقت به ما بدادندی.

[شمس تبریزی]

تازیانه ۱۵۲

مرگ و معاد



طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه
چون گشت راهرو فکند مهد یک طرف
در تنگنای بیضه بود جوجه از قصور
پر زد سوی قصور چو شد طایر شرف

ز آغاز کار جانب جانان همی روم

مرگ ار پسند نفس نه جان راست است صد شرف

[ملاهادی سبزواری]

● «و الله ما فجأنی من الموت وارد کرهتته و لا طالع انکرته و ما کنت
الاکقارب وجد و ما عندالله خیر لا لابرار»^۱ [حضرت علی (ع)]

به خدا سوگند مرگ فرود آمده‌ای ناگهانی اگرم آید هرگز آن را ناخوش
ندارم و یا ظاهر کننده‌ای که آن را زشت دارم. من در اشتیاق مرگ چنانم که
تشنه‌ای بر آب فرود آید و یا طالبی که به مطلوب رسد. آنچه در نزد
خداست برای نیکان بس بهتر است.

تازیانه ۱۵۳



رضایت حق تعالی



«إنّ موسىٰ علیه السلام قال یا ربّ: اخبرنی عن آیه رضاک عن
عبدک فاوحی الله تعالی الیه: اذا رأیتنی عبدی لطاعتی و اصرفه عن
معصیتی فذلک آیه رضای»^۲.

حضرت موسی علیه السلام پرسید از پروردگارش که: پروردگارا! خبر

۱. هزار و یک کلمه.

۲. بحار، ج ۷۰.

ده مرا علامت رضایت تو از بندهات چیست؟ پس وحی نمود پروردگار تعالی به او که: چون دیدی بندهام مهبای طاعتم و در حال انصراف از معصیت است، علامت رضایت من از اوست.

تازیانه ۱۵۴

تمنا



مردگان تمنا می‌کنند: ای کاش زنده می‌بودیمی و در راه خدا کاری کردیمی. چون شما زنده‌اید، زندگانی را مغتنم شمارید و کاری کنید. خستگان تمنا می‌کنند: کاش تندرست می‌بودیمی که به همین از خدا خشنود می‌بودیمی و برای فضولات و زواید خود را رنجه نمی‌داشتیم. چون که شما تندرست هستید آن وعده که ایشان می‌کنند به جای آورید و از پی فضولات عیش و بود و نابود آن غصه مخورید. دانم که بارها هر یک از شما خسته شده و با خود گفته‌اید که اگر مرا تنی درست باشد و نان جو و صعتری که خورم از من خوشحال‌تر در جهان که باشد؟ ای نیکان! تن درست و نان گندم و صعتر از شما کس باید خوشحال‌تر نباشد.

• «اذا اكلت رغيف خُبز و شربت عليه شربة ماء فعلى الدنيا الدمار»^۱.

۱. گر شما را لقمه‌ای نان جو و جرعه‌ای آب در دسترس است، گو خاک بر سر دهر.

ای اخوان! کار جهان یکسان نمی‌باشد و حال آدمی به یک نهج نمی‌ماند پنج چیز را، پیش از پنج چیز غنیمت می‌باید شمرد: زندگی پیش از مرگ، تندرستی پیش از بیماری، جوانی پیش از پیری، توانگری پیش از درویشی، فراغت پیش از شغل. هر کس را که این پنج نعمت دست داد و در آن کار خود نساخت و ای بر او، چون دور بگردد و حال دیگرگون شود و این نعمت‌ها از وی سلب کنند.

چون توانستم ندانستم چه سود؟ چون بدانستم توانستم نبود^۱
[عبدالله قطب شیرازی]

تازیانه ۱۵۵

چراغ‌های راه



از سمنون پرسیدم: چگونه به این مقام رسیدی؟ گفت: نرسیدم مگر پس از هفت کار:

اول: آنکه آنچه زنده بود میرانیدم و آن نفس من بود.

دوم: آنچه مرده بود زنده کردم و آن قلب من بود.

سوم: آنچه غایب بود حاضر کردم و آن قیامت بود.

چهارم: آنچه پیدا بود پنهان کردم و آن دنیا بود.

۱. مکاتیب؛ مکتوب ۱۸۶.

پنجم: آنچه فانی بود باقی ساختم و آن مراد و آرزوی من بود.
ششم: آنچه باقی بود فانی ساختم و آن هوای نفسانی من بود.
هفتم: آنچه دیگران از آن وحشت دارند با آن انس گرفتم و آن خلوت و تنهایی بود.^۱

تازیانه ۱۵۶

تشویق بر تهجد



بیا تا ساعتی در شام تاریک ز اشک دیده پیماییم ساغر
بیا تا در دل شب با دل خویش سخن گوئیم از آن پرناز دلبر

شب آمد شب رفیق دردمندان شب آمد شب حریف مستمندان
شب آمد شب که نالد بلبل زار گهی از دست دل گاهی ز دلدار

[آیت الله قمشهی]

هم او می فرمود: همه دواوین شعرا فدای دیوان سنایی و مولوی و نظامی و حافظ و جامی و همه هم فدای این دوبیتی باباطاهر:

خوشا آنون که الله یارشون بی به حمد و قل هو الله کارشون بی
خوشا آنون که دایم در نمازند بهشت جاودون بازارشان بی

۱. عقلاء المجانین.

او هم بسیار قانع بود، مُلبس عادی، مسکنش عادی‌تر، سقف خانه‌اش حصیر و چوب هیزمی بود و برق هم نکشیده بود. می‌فرمود: برق را در پشت بام کشیده‌ایم و مرادش سقف مینایی آسمان بود.^۱

[آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۵۷

انسان بیدار



انسان بیدار همواره کشیک نفس می‌کشد، پاسبان حرم دل است. واردات و صادرات دهان خود را می‌پاید و دار هستی را کارخانه‌ای بزرگ می‌یابد که عمال بی‌شمار «و ما يعلم جنود ربك إلا هو» دست هم‌گرفته همگی درکارند تا انسان بسازند و از این عالم تحویل آن عالم دهند؛ بنابراین عالم کارخانه آدم‌سازی است. مروت نباشد که آدمی کفران شود و جبران نگردیده خسران شود.^۲

[آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۵۸

جوان خاضع



۲. هزار و یک کلمه.

۱. هزار و یک کلمه؛ کلمه ۲۳۲.

خوشا آنان که در جوانی شکسته شدند که پیری خود شکستگی است.

[آیت الله حسن زاده آملی]

باغبانی بنفشه می‌انبود گفتم ای گوژپشت جامه کبود
این چه رسمی است در جهان که تو را پیر ناگشته بر شکستی زود
گفت پیران شکسته‌دهرند در جوانی شکسته باید بود

تازیانه ۱۵۹

عشق مجازی



شاهدی کز عشق او عالم‌گیری است

عالمش می‌راند از خود جرم چیست؟

جرمش آنکه زیور عاریه بست

کرد دعوی کاین حلل آن من است

تازیانه ۱۶۰

عارف کجا وارد می‌شود



• «العارف اذا خرج من الدنيا لم يجده السائق و الشهيد في القيامة و لا رضوان الجنة و لا مالک النار. قيل و این يقعد العارف؟ قال عليه

السلام: فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر».^۱ [حضرت علی (ع)]

عارف چون از دنیا بیرون رود، نمی‌یابد فرشته سائق و فرشته شهادت دهنده در قیامت و نه دربان بهشت و نه مالک آتش را. پرسیده شد: پس عارف کجا وارد می‌شود؟ فرمود: در جایگاه راست نزد پادشاه مقتدر.

تازیانه ۱۶۱

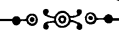


مجرد شو



گفت: خدا یکی است. گفتم: اکنون تو را چه؟ چون تو در عالم تفرقه‌ای صد هزار ذره‌ای، در عالم‌ها پراکنده‌ای، پژمرده و فسرده‌ای او خود هست، وجود قدیم اوست، تو را چه؟! [شمس تبریزی]

تازیانه ۱۶۲



وای از گناه



ذره‌ای از چرک اندرون آن کند که صد هزار چرک بیرون نکند؛ آن چرک اندرون را کدام آب پاک کند؟ آب دیده، امانه هر آب دیده‌ای؛ آن آب دیده که از آن صدق خیزد. [شمس تبریزی]

۱. آیت الله حسن زاده آملی؛ هزار و یک کلمه.

تازیانه ۱۶۳

سه لشکر



• «انّ لله في كل يوم ثلاثة عسكر، عسكر ينزلون من الاصلاب الى الارحام و عسكر يخرجون من الارحام الى الدنيا و عسكر يرتحلون من الدنيا الى الآخرة» [حضرت علی (ع)]

خداوند را در هر روز سه لشکر است: لشکری نازل می‌سازند مخلوقات را از پشت‌ها به سوی رحم‌ها و لشکری دیگر مخلوقات را بیرون می‌آورند از رحم‌ها به سوی دنیا و لشکری دیگر می‌رانند ساکنان دنیا را به سوی عالم آخرت.

کل یوم هو شأن را بخوان	مر ورا بی کار و بی فعلی مدان
کمترین کارش به هر روز آن بود	که سه لشکر را روانه می‌کند
لشکری ز اصلاب سوی امّهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری ز ازحام سوی خاکدان	تا ز نرّ و ماده پرگردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا ببیند هر کسی حُسن عمل

[مولوی]

تازیانه ۱۶۴

بهترین پناهگاه



باید که آدمی را چیزی باشد که جواب ده همه چیز تواند بود، برای آنکه او را معلوم نیست چه پیش آید و در چه حادثه خواهد افتاد، تا اندیشه آن کند تدبیر آن سازد، هر چه او اندیشه آن کند یحتمل که چیز دیگر او را پیش آید که قطعاً در ضمیر او نبود و چون چیزی که جواب ده آن باشد ندارد، دست پاچه و مضطر شود. خصوصاً که آدمی صاحب نشئات مختلف است و او را اطوار آن جهان در پیش است، چه داند که در تلاطم امواج آن جهان افتد و ابواب برازخ بر روی او گشایند و بعد از آن هم در اطوار جهان محشر افتد و بیشتر از اینها چون در کشاکش احوال موت افتد او را چه حال‌ها روی خواهد نمود و چه چیزها پیش خواهد آمد؟

اینها مگیر، احوال زندگانی این جهان نیز یکسان جاری نمی‌شود و بسیار هست که بغتة حال‌ها روی می‌نماید که در خیال نبوده و شخص داند که آنچه جواب ده همه چیز تواند بود و هیچ چیز را بر او سلطانی ثابت نیست، چست آن را به دست آورد که آن داروی همه دردی و شفای همه عیبی است و سپر همه بلایی است و آن کنف خدای است عزوجل.

بنده باید که غیر خداوند خود را نشناسد. هر چه روی بدو نهد چُست در خدای گریزد «کما قال المالک سبحانه اتخذونی وکیلا من حملنا مع نوح» که خداوند تعالی زبان همه چیز داند و جواب هر چیز در کنار او تواند نهاد. آن چیز را به خدای بازگزارد و در ذکر خدای آویزد و در پناه او گریزد و

عارف مستبصر بینا دل را این حالت است؛ خواه شیر ژیان و ازدهای دمان روی به او نهد و خواه مورچه ضعیف و پشه نحیف آهنگ او کند که او در هر دو یکسال التجای به خدای عزوجل برد تا شر آن از او صرف کند و اگر به ظاهر حرکتی کند و تدبیری اندیشد برای اتباع سنت و مراعات حکمت باشد و الا تعلق دل او و اعتماد سر او جز به وکیل تعالی نباشد.

آنچه خدای عزوجل در دل اولیاء خود نهاده از طمأنینت به ذکر او و اعتماد به نصر او و انشراح به فضل او، آن گل و لاله در دل ایشان دمانیده که بساتین ملوک آن را به خواب ندیده و بس فرق میان آن کس که او را بستان در دل باشد و آن کس که او را بستان در گِل است و اگر یک ذره از آن حال از ایشان به وام گیرند که در عوض آن اسباب اعظم ملکی از ایشان را دهند سر به این فرود نیارند. بنگر که چه انعام و احسان خدای با ایشان کرده لاجرم «الذین انعمت علیهم» ایشان باشند.

پادشاهان جهان از بدرگی بو نبردند از شراب بندگی
ورنه ادهم وار سرگردان و دنگ ملک را بر هم زدندی بی درنگ^۱

[عبدالله قطب شیرازی]

تازیانه ۱۶۵

همه جا با خدا



ای به ره جست‌وجو، نعره زنان دوست دوست

گر حرم و ر به دیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال، غیر صفات جلال

نیست بر این رخ حجاب، نیست بر این مغز پوست

با همه پنهانیش، هست در اعیان همه

با همه بی‌رنگیش در همه زو رنگ و پوست

دم چو فرو رفت‌هاست هوست چو بیرون شود

یعنی از او در همه هر نفسی‌های و هوست

[ملاهادی سبزواری]

تازیانه ۱۶۶

انسان



انسان درخت بازگونه‌ای است که ریشه در آسمان دارد. نبات از زمین

می‌روید و انسان از آسمان و دیگر جانوران برزخینند نه این چنین و نه آن

چنان. بنگر که کدام یک از این سه گروهی؟ [آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۶۷

اسیر بطن اهل باطن نمی شود



جزای نفس عمل است «و ما تجزون الا ما کنتم تعملون»^۱ از انسان سر برود سحر نمی رود.

ملکت با ملک است و خیالت با عالم مثال و عقلت با عالم عقول و تو قابل حشر با همه‌ای و دارای سرمایه کسب همه. صادق آل محمد(ص) فرمود: «ان الله عز و جل خلق ملکه علی مثال ملکوته و اسس ملکوته علی مثال جبروته لیتبدل به ملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته».

آنچه در احوال و اطوار سالک در خواب و بیداریش عاید می شود میوه‌هایی است که از کمون شجره وجودش بروز می کند.

جناب وجود ملک است و اسماء حسنی و صفات علیایش و لشکرش، هر جا آن شاه قدم نهاد این لشکرش با اوست.

قیامت با تو است، نه در آخر طول زمانی که حضرت پیامبر(ص) به قیس بن عاصم فرمود: «ان مع الدنيا آخره». [آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۶۸

علامت قبولی نماز



• «من احبّ ان يعلم اقبلت صلوته ام لم تقبل، فينظر هل منعه صلوته عن الفحشاء و المنكر؟ فقد ر ما منعه قبلت منه».^۱ [امام صادق (ع)]

هر آن کس دوست دارد که بداند نمازش مورد قبول هست یا نیست، بنگرد که آیا نمازش او را از گناه و منکرات باز داشته، به اندازه‌ای که از گناه دوری جسته، نمازش قبول است.

تازیانه ۱۶۹

مقام یقین



چنین روایت شده است که: رسول اکرم (ص) روزی نماز صبح بگزارد. بعد از نماز جوانی را در مسجد دید که پینکی می‌زد، سرش را فرود می‌آورد. حضرت به او فرمود: ای جوان! چگونه صبح کردی؟ جوان پاسخ داد: یا رسول الله در حال یقین.

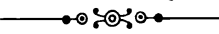
رسول الله فرمود: بر گوی که علامت یقینت چیست؟

جوان گفت: یا رسول الله! این یقین مرا بس اندوهگین کرده، شب‌هایم را به بیداری کشیده و روزهایم را به روزه و تشنگی تا به آنجا که گویی الساعه به عرش پروردگار می‌نگرم که برای حساب مردم بر پا شده، خلایق همگی برای حساب محشور شده‌اند و من در میان ایشانم، گویا از همین

۱. بحار الانوار.

جا به بهشتیان می‌نگرم که در آنجا بس متنعمند، بر اریکه‌ها تکیه زده‌اند، اهل آتش را می‌بینم که در آتش معذبند، فریاد آنها را از همین جا می‌شنوم. حضرت فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ» این بنده است که خداوند دلش را به نور ایمان منور داشته. سپس به او فرمود: «الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ» از این حال سعی کن جدا نشوی. آن جوان عرض کرد: یا رسول الله! از خدا بخواه که شهادت نصیب من شود. حضرت دعا فرمود و دیری نپایید که آن جوان در یکی از جنگ‌ها به شهادت رسید.^۱

تازیانه ۱۷۰



بزرگترین سعادت



- «ما اعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد اليقين». [حضرت علی (ع)]
چه سعادت بزرگی یافته آن کس که قلبش مباشر برد یقین و اطمینان به خداوند سبحان است.
برد یقین اشاره است به کمال اطمینان خاطر انسان به الطاف بی حد و نعم پروردگار در امر عالم آخرت.^۲ [آیت الله حسن زاده آملی]

۱. اصول کافی؛ باب حقیقت ایمان.

۲. هزار و یک کلمه.

تازیانه ۱۷۱

پاسخ‌ها را آماده دارید

□

روز قیامت بنده خدا قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر آنکه از چهار چیز پاسخ دهد: از عمر خود که در چه راهی صرف کرده؛ از بدن خود که در کدام راه فرسوده و پیر نموده؛ از مال خود که از چه راه به دست آورده و در چه راه صرف کرده و از دوستی ما اهل بیت.^۱ [حضرت محمد(ص)]

تازیانه ۱۷۲

توحید

□

چون معلول به علتش قیام دارد، علت با معلول معیت دارد، نه معیت مادی و اقتران صوری، بل معیت قیومی که اضافه اشراقی علت العلل به ماسوی است و آنکه چشم بصیرت داشته باشد اول علت را ببیند.

دلی کز معرفت نور و صفا دید

ز هر چیزی که دید اول خدا دید

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم ظهور حق تعالی است

۱. مذهب و رهبری با مدارک اهل سنت؛ ص ۵۹.

«هو معکم اینما کنتم» چون وجود در هر جا قدم نهاد خیر محض است و قدمش خیر، لاجرم همه خیرات از یک حقیقت فیاض است که: «ان من شیء الا عندنا خزائنه» پس کلّ اکمل و کمال الکّل واجب الوجود است. عقل بالفطره عاشق کمال است که «العقل ما عبد الرحمن و اکتسب الجنان» جنت اهل کمال همان کمال الکّل است که جنت اللقاء است.^۱

[آیت الله حسن زاده آملی]

تازیانه ۱۷۳

علم کجاست



• «لیس العلم فی السماء لینزل الیکم، و لا فی الارض لیصعد لکم، بل مجبولٌ فی قلوبکم، تخلقوا باخلاق الروحانین حتی یتظهر لکم».^۲

[حضرت علی (ع)]

علم نه در آسمان است تا بر شما فرود آید و نه در زمین، بلکه در دل‌های شما سرشته شده است. به اخلاق روحانین متخلق شوید تا بر شما ظاهر گردد.

۱. هزار و یک کلمه.

۲. کلمات مکنونه.

تازیانه ۱۷۴

توحید



ابو بصیر گوید: به امام صادق عرض کردم: مرا آگاه کن از خداوند عزوجل. آیا مؤمنین در روز قیامت او را می‌بینند؟ فرمود: آری و او را پیش از روز قیامت نیز دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمان؟ فرمود: در زمانی که به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی. سپس قدری سکوت کرد و سپس فرمود: تحقیقاً مؤمنین در دنیا هم قبل از روز قیامت وی را می‌بینند؛ آیا تو او را در همین زمان فعلی ندیده‌ای؟

ابو بصیر می‌گوید: من به حضرت عرض کردم: فدایت شوم؛ آیا این قضیه را برای دیگری بگویم؟ فرمود: نه؛ چرا که رؤیت با دل است نه با چشم.^۱

● «لیس بینة و بین خلقه حجاب غیر خلقه، احتجب بغير حجاب، استتر بغير ستر مستور».

[امام کاظم (ع)]

بین او و بین خلقش حجابی جز همان خلق نیست، در پرده است بدون پرده و پوشیده است بدون پوشش. بیندیش!

از فریب نقش نتوان خامه نقاش دید

ورنه در این سقف زنگاری یکی در کار هست

۱. توحید صدوق.

تازیانه ۱۷۵

فایده سجده شکر



چون بنده از نماز فراغت پیدا کرد و سپس به سجده شکر پرداخت، خداوند حجاب بین او و فرشتگان را برگیرد و زان پس گوید: ای فرشتگانم! بنگرید بنده ام را، نمازش را به پایان آورده و عهدم را تمام نموده و سپس برایم به سجده شکر پرداخته. چه نعمتی او را دهم؟ فرشتگان گویند: رحمت را. خداوند فرماید: دگر چه چیز؟ فرشتگان گویند: کفایت فرما نیازش را. باز خداوند فرماید: دیگر چه چیز؟ باری چیزی از خوبی‌ها نماند جز اینکه فرشتگان پاداشی برای این بنده اظهار دارند و گویند: دیگر خیری را نمی دانیم. سپس خداوند فرماید: سپاسگزار اویم همان گونه که او سپاسم را گزارد و رو آورم بدو به فضل خودم و نشان بدهم به او جمال خود را.^۱

تازیانه ۱۷۶

زندگانی و مرگ



۱. من لا یحضره الفقیه؛ ص ۳۳۴، ج ۲.

• «المالآن أوجب الفيضان»

انبوهی و پُری ایجاب می‌کند بیرون زدن را. مملو بودن ذات، موجب افاضه فیض می‌گردد. نفخه بر دو قسم است: یکی نفخه‌ای که آتش را خاموش می‌کند و دیگری آن نفخه که آتش را روشن می‌نماید.

پس وجود نفس از ناحیه نفخه الهی است که آن نفس رحمانی است و آن عبارت است از: انبساط وجود و وزش امواج هستی از وزشگاه روایح وجود. چنانکه زوال و فنای نفس عبارت است از: انقباض و انعطاف امواج فیوضات الهیه.

اما در پشت این پرده، سر دیگری از اسرار است که آن از مفهوم آیه «**اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» و معنی دو اسم باسط و قابض و دوران دایره وجود بر مرکز قدرت مطلقه عالم و دوام و ازلیت و ابدیت تجلیات الهیه در سرتا سر عالم و ظهور وی در جمیع مظاهر غیب و شهود و برتری انسان بر سایر آیات الهیه معلوم می‌گردد.^۱ [ملا صدرا]

تازیانه ۱۷۷

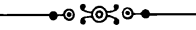
خوشی‌ها و سختی‌های دنیا

۱. شواهد الربوبیه؛ ص ۲۹۸.

□

در خبر است: آن کس را که در دنیا بسی سختی دیده، بیارند و در بهشت بگردانند و سپس او را گویند: آیا در دنیا هیچ سختی دیده‌ای؟ گوید: نه و آن کس که در دنیا بس شادمانی دیده، بیارند و به قعر جهنم فرو برند و سپس او را پرسند هیچ در دنیا خوشی دیده‌ای؟ گوید: نه.^۱ [عبدالله قطب شیرازی]

تازیانه ۱۷۸



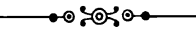
عبودیت محض

□

شرط است که بر بساط وصلت آن پای نهد که سر ندارد
وین طرفه که در هوای عشقت آن مرغ پرد که پر ندارد

[گمنام]

تازیانه ۱۷۹



برترین هدف

□

ابذلوا ارواحکم یا عاشقین این تکونوا فی هواکم صادقین
جان به موسی می‌دهد آن شهریار الحق ای عشاق کآسان گشت کار

۱. مکاتیب؛ نامه ۲۵۹.

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ
گوی دولت آن سعادت‌مند برد
کاو به پای دلبر خود جان سپرد
گر همی خواهی حیات و عیش خوش
گاو نفس خویش را اول بکش
در جوانی کن نثار دوست، جان
رو عوان بین ذلک را بخوان
پیر چون گشتی گران جانی مکن
گوسفند پیر قربانی مکن
[شیخ بهایی]

تازیانه ۱۸۰

بهشت



بهشت هر کس در شأن تمنیات اوست، هر چه را که بخواهند از حور و
قصور و یا لقاء پروردگار «و لکم ما تدعون»^۱ از برای شماست آنچه
بخواهید. «و لکم فیها ما تشتهیه الانفس و تلذذ اعین» برای شماست در آنجا
آنچه نفس متمایل است و یا چشم لذت برد.^۲ [ملاصدرا]
گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی
دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از او غیر او تمنایی
[سعدی]

۱. فصلت، ۳۱.

۲. شواهد الربوبیه.

تازیانه ۱۸۱

مؤمن را همه دوست دارند



• «انّ الله اذا احبّ عبدا نادى جبرائيل عليه السلام انّ الله قد احب فلانا فاحبّه فيحبّه جبرئيل، ثم ينادى جبرئيل في السماء ان الله عزوجل قد احبّ فلانا فاحبّوه فيحبّه اهل السماء و يوضع له القبول في اهل الارض»^۱.

به راستی که چون خداوند دوست دارد بنده‌ای را، ندا در دهد جبرئیل بر اهل سماء که فلان بنده مورد محبت خداست و اهل آسمان‌ها همه به او محبت ورزند و قرار دهد محبت او را در اهل زمین.

ذره ذره کاندترین ارض و سماست	جنس خود را همچو گاه و کهرباست
ناریان مر ناریان را جاذبند	نوریان مر نوریان را طالبند
اهل باطل باطلان را می‌کشند	اهل حق از اهل حق هم سرخوشند
طیبات آمد برای طیبین	للخبیثات الخبیثات است این

[مولوی]

تازیانه ۱۸۲

غربت انسان

۱. فی الصحیح؛ ص ۵۴۵.



در عشقِ دوست ای دل شیدا چگونه‌ای؟

ای قطره با کشاکش دریا چگونه‌ای؟

ای طایر خجسته پی مرغزار انس

در تنگنای وحشت دنیا چگونه‌ای؟

هیچ از مقام اصلی خود یاد می‌کنی؟

دور از دیار خویشان اینجا چگونه‌ای؟

یاد آور ای عدم ز نهانخانهٔ قدم

پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه‌ای؟

در بحر بی کنار، کنارم کشید و گفت

بی ما چگونه بودی و با ما چگونه‌ای؟

[ملا محسن فیض کاشانی]

تازیانه ۱۸۳

تماس با نامحرم



- «انظر الى محاسن النساء سهم من سهام ابليس فمن تركه اذقه الله طعام عبادة تسره».^۱ [حضرت محمد (ص)]
نگاه به زیبایی های زنان نامحرم تیری است از تیرهای ابلیس، اما هر آن کس از این نگرش خودداری کرد، خداوند لذت عبادت را به او می چشاند و او را سرخوش می گرداند.



- «من صافح امرته تحرم عليه فقد باء من الله و من التترم امرته حراما قرن في سلسلة من النار مع الشيطان فيقذ فان في النار».^۲ [حضرت محمد (ص)]
هر آن کس با زنی نامحرم مصافحه نماید، غضب خداوند را متوجه خود ساخته و هر آن کس با زن نامحرمی همدم شود، با شیطان در یک زنجیر در جهنم همدم است.
- «نعم صارف الشهوات غض الابصار».^۳ [حضرت علی (ع)]

۱. مستدرک الوسائل؛ ج ۲.

۲. روضة المتقين؛ ج ۹، ص ۳۸۰ - صدوق؛ ص ۳۲۹.

۳. غرر الحکم.

بهترین بر طرف کننده شهوات چشم پوشی است.

تازیانه ۱۸۴

بی هدفان

□

• «لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين مقنعي رؤسهم لا یرتد اليهم طرفهم و افتدتهم هواء»^۱.

مپندار که خداوند از آنچه ظالمان می‌کنند غافل است، به راستی که خداوند تأخیر انداخته پاداش ایشان را برای روزی که در آن گشاده می‌ماند دیدگان شتابزدگانی، سر به هوایانی که هرگز به خود ننگرند و دل‌هایشان پوچ است.

تازیانه ۱۸۵

مراقبت زبان

غیبت مکن، تهمت مزین و حسد مبر و بخل مورز و زبان را در میدان بیان سرگردان مدار که از زبان تا زبان یک نقطه مسافت بیش نیست، نبینی که مُحرم با نقطه‌ای مُجرم شود، چشم از باطل بیوش و گوش به غیر از حق مده و در هر قدمی و دمی ذکری و فکری به جای آر و مراقبه را هیچ دم از دست منه.^۲

[محمد بید آبادی]

۱. ابراهیم، ۴۵.

۲. حسن دل.

تازیانه ۱۸۶

قیمت شخص



- «من کانت همته ما یدخل بطنه کانت قیمته ما یخرج منه»^۱.

هر آن کس همتش منحصرأ در آن باشد که بر شکمش ریزد، ارزشش به اندازه چیزی است که از او خارج می‌گردد.

تازیانه ۱۸۷

توحید



در عالم اگر فلک اگر ماه و خور است از باده هستی تو پیمانہ خور است
فارغ ز جهانی و جهان غیر تو نیست بیرون ز مکانی و مکان از تو پر است
[ابو سعید ابوالخیر]

ز هر چه بسته شود راهرو حجاب وی است

تو خواه مصحف و سجاده گیر و خواه نماز

مجردان که به شرط یگانگی رفتند

به هر دوکون نکردند چشم همت باز

[گمنام]

۱. شرح غرر الحکم.

تازیانه ۱۸۸

فقط دوست



هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پیشیمانیم
 ور ببخشند و ور نبخشایند ره به جای دگر نمی‌دانیم
 دوستان در هوای صحبت یار زر فشانند و ما سر افشانیم
 هر گلی نوکه از زمین روید ما به عشقش هزار دستانیم

[سعدی]

تازیانه ۱۸۹

اهمیت روح مؤمن



• «انّ روح المؤمن لاشدّ اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس
 بها».^۱ [امام صادق (ع)]

پیوستگی روح مؤمن با روح خداوند نزدیک‌تر است از آفتاب به خورشید.



• «یفصل نورنا من نور ربّنا كشعاع الشمس من الشمس».^۲

[امام صادق (ع)]

پیوسته است نور ما به نور پروردگاران همچون آفتاب به خورشید.

۱. کافی؛ ج ۲.

۲. روضة الجنان.

تازیانه ۱۹۰

فنای عاشق در معشوق

□

محبت به کمال نرسد جز میان دو تن که یکی دیگری را گوید: ای من!

تازیانه ۱۹۱

دنیا به غفلت پایدار است

□

استن این عالم ای جان غفلت است

هوشیاری این جهان را آفت است

هوشیاری ز آن جهان است و چو آن

غالب آید نیست گردد این جهان

هوشیاری آفتاب و حرص یخ

هوشیاری آب و این عالم و سبخ

ز آن جهان اندک ترشح می‌رسد

تا نخیزد در جهان حرص و حسد

گر ترشح بیشتر گردد ز غیب

نه هنر ماند در این عالم نه عیب

این جهان ویران شدی اندر زمان

حرصها بیرون شدی از مردمان

[مولوی]

تازیان‌ه ۱۹۲

معرفت نفس



□ مذاکرهٔ سقراط با الکبیاد

سقراط: آیا شناختن خویش چیزی آسان است؟ و آیا آن که بالای معبد دولف نوشته بود: «خود را بشناس» آدم نادانی بوده؟ و یا آنکه بر عکس، مطلب مهمی است.

الکبیاد: من غالباً می‌پنداشتم این مطلب چیزی ساده است، ولی بعضی اوقات می‌یابم که مطلب مهمی است.

پس به حرف‌های من خوب توجه نما! آیا در این وقت با که صحبت می‌کنی؟ با من یا دیگری؟ البته با شما. آیا من هم با تو صحبت می‌کنم؟ بلی. آیا سقراط حرف می‌زند؟ بلی. آیا الکبیاد است که گوش می‌دهد؟ بلی، همین طور است. آیا سقراط با الفاظ حرف می‌زند؟ بلی، چه نتیجه‌ای می‌خواهی بگیری؟ آیا حرف زدن و استعمال کلمات یکی است؟ البته بیندیش که آیا آن کس که چیزی را استعمال می‌کند با آنچه استعمال شده دو چیز متفاوت نیست؟ مقصود شما چیست؟

مثلاً یک کفش دوز درفش و سوزن و نخ استعمال می‌کند. آیا خودش غیر از این آلات است یا نه؟ مسلم غیر از یکدیگرند.

یا برای مثال مردی عود می‌زند. آیا خودش غیر از این عود نیست؟ این همان است که من الآن از تو می‌پرسیدم.

خوب؛ آیا کفش دوز غیر از آلات با دست خود هم کار نمی‌کند؟ بلی با دست‌هایش هم کار می‌کند، پس دست‌هایش را هم به کار می‌برد. پس این را با هم اتفاق کردیم که کسی که چیزی را استعمال می‌کند، خودش غیر از آن چیز است.

حال بگو ببینم آیا انسان در انجام کارها تمام اعضای بدنش را به کار نمی‌برد؟ بلی، چنین است. پس انسان خودش کیست و چیست؟ نمی‌دانم. حداقل دانستی که انسان همان است که بدن را به کار می‌گیرد. این انسان همان روح است که بدن آلت کاربرد اوست.^۱

تازیانه ۱۹۳

لغزش عالم



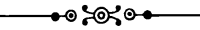
ابوحنیفه روزی از کویی می‌گذشت، کودکی را دید در گل بمانده. گفت: ای کودک! هوش دار تا نیفتی.

کودک گفت: افتادن من بس سهل بود، اگر بیفتم تنها باشم؛ اما تو هوش دار که اگر پای تو بلغزد، همه مسلمانان از پس تو در آیند و بلغزند.^۲

۱. علامه امین؛ معاد.

۲. تذکرة الاولیاء.

تازیانه ۱۹۴



عشق یعنی چه



عشق یعنی مستی و دیوانگی	عشق یعنی با جهان بیگانگی
عشق یعنی شب نخفتن تا سحر	عشق یعنی سجده‌ها با چشم‌تر
عشق یعنی سربه‌دار آویختن	عشق یعنی اشک حسرت ریختن
عشق یعنی دیده بر در داشتن	عشق یعنی در فراقش سوختن
عشق یعنی انتظار و انتظار	عشق یعنی هر چه بینی عکس یار
عشق یعنی با گلی گفتن سخن	عشق یعنی خون لاله در چمن
عشق یعنی شعله بر خرمن زدن	عشق یعنی آب بر آذر زدن
عشق یعنی یک تیمم یک نماز	عشق یعنی عالمی راز و نیاز
عشق یعنی چون محمد پا به راه	عشق یعنی همچو یوسف قعر چاه
عشق یعنی یک شقایق غرق خون	عشق یعنی درد و محنت در درون

عشق یعنی قطعه شعر ناتمام

عشق یعنی بهترین حسن ختام

[آیت الله آیت‌اللهی - امام جمعه لار]

تازیانه ۱۹۵

حجاب‌ها



ز هر چه بسته شود راهرو حجاب وی است

تو خواه مصحف و سجاده گیر و خواه نماز

مجردان که به شرط یگانگی رفتند

به هر دوکون نکردند چشم همت باز

[گمنام]

تازیانه ۱۹۶

توحید ناب

اما توحید الهی، آن است که حق سبحانه و تعالی در ازل آزال به نفس خود، نه به توحید دیگری همیشه به وصف وحدانیت و نعت فردانیت منوع و موصوف بود و تا ابد آباد هم بر این وصف بود «کل شیء هالک الا وجهه» نفرمود: «یهلک» تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او «هالک» است و حوالت مشاهدت این حال به فردا در حقّ محجوبان است و الا ارباب بصایر و اصحاب مشاهدت که از مضیق زمان و مکان خلاص یافته باشند، این وعده در حقّ ایشان عین نقد است. عزّت فردانیت و قهر وحدانیت او، غیرا در وجود مجال نداد و این است حقّ توحید و همین توحید است که از وصمت نقصان بری است.^۱

۱. نقد النصوص؛ ص ۸۰.

تازیانه ۱۹۷

اسم اعظم



حضرت امیرالمؤمنین فرمود: یک شب قبل از لیلة البدر، خضر را در خواب دیدم. به او گفتم: مرا چیزی بیاموز که با آن بر دشمنان ظفریابم. خضر گفت: بگو: «یا هو یا من لا هو الا هو». صبح خوابم را بر رسول خدا (ص) حکایت کردم. حضرت فرمود: «علمت الاسم الاعظم» دانای اسم اعظم شدی. لذا اسم «هو» را اهل الله، اسم اعظم دانند و برای اذکار قلبی و لسانی این اسم را تعلیم می‌دهند.^۱ [شیخ حرّاملی]

تازیانه ۱۹۸

رضایت به امور

کسی که در امری حاضر باشد و آن را ناخوش دارد، همچون کسی است که غایب بوده و هر آن کس که در امری حاضر نبوده ولی بدان راضی باشد مانند کسی است که خود در آن شرکت داشته.

[علی بن موسی جعفر (ع)]

تازیانه ۱۹۹

وجه الله



امیر المؤمنین در جواب سؤال رهبان از معنی وجه الله فرمود:

- «فهذا الوجود كله وجه الله ثم قرأ فأینما تولوا فثم وجه الله»^۱.

[سید حیدر آملی]

تازیانه ۲۰۰

عدم دسترسی به ذات



گر صد هزار قرن همه خلق کاینات

فکرت کنند در صفت عزت خدا

آخر به عجز معترف آیند کای اله

دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

جایی که آفتاب بتابد ز اوج عز

سر گشتگی است مصلحت ذره در هوا

و آنجا که بحر نامتناهی است موج زن

شاید که شب نمی نکند قصد آشنا

عقلی که می برد قدحی دُردیش ز دست

کی آورد به معرفت کردگار پا

[عطار]

دیدند پشه بر لب دریا نشسته بود
گفتند چیست حاجتت ای پشهٔ ضعیف؟
گفتند حوصله چو نداری مگوی این
منگر به نا توانی شخص ضعیف من
عقلم هزار بار به روزی کند خموش
در فکر سر فکنده به صد عجز و صد عنا
گفت آنکه آب این همه دریا بود مرا
گفتا به نا امیدی از او چون دهم رضا
بنگر که این هدف ز کجا خاست وین هوا
عشقم خموش می‌نکند یک نفس رها
[عطار]



کتاب نامه



۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. غرر الحکم و درر الکلم
۴. بحار الانوار
۵. مقالات شمس تبریزی
۶. اصول کافی
۷. فتوحات المکیه، ابن عربی
۸. مکاتیب قطب شیرازی
۹. اسرار التوحید
۱۰. انسان کامل، عزیز الدین نسفی
۱۱. شرح کافی، ملاصدرا
۱۲. ره عشق، محمود شهابی
۱۳. مجموعه مصنفات شیخ اشراق
۱۴. احیاء العلوم الدین، غزالی

۱۵. مکاتیب غزالی
۱۶. تذکرة الاولیاء
۱۷. دیوان سنایی
۱۸. مثنوی معنوی، مولوی
۱۹. دیوان عطار
۲۰. دیوان حافظ
۲۱. کلیات سعدی
۲۲. نشان از بی نشان‌ها
۲۳. گلشن راز، شیخ محمود شبستری
۲۴. هزار و یک کلمه، علامه حسن زاده آملی
۲۵. شرح فصوص قیصری
۲۶. مکاتبات، علامه حسن زاده آملی
۲۷. تحفة المراد
۲۸. عیون الاخبار الرضا
۲۹. نور الثقلین
۳۰. کلیات نظامی گنجوی
۳۱. بحرالمعارف، عبدالصمد همدانی
۳۲. دیوان جامی
۳۳. شواهد الربوبیّه، ملاصدرا



واژه نامه



جهد: کوشش	حضر: در محل و شهر خودمان
طاری: عارض - گذرنده	جرس: زنگ - آواز
فردوس: بهشت	سالک: راهرو - عارف
فید: منزلگاهی در راه مکه	مألوف: انس گرفته
مستمع: شنونده	اصم: ناشنوا
رسن: طناب	سیاحت: گردش و سفر کردن
مُلک: دارایی - این دنیا	سیاحت: شنا کردن
ملکوت: باطن هر چیز - آن دنیا	شباک: پنجره
جبروت: عالم قدرت و عظمت الهی	انتعاش: بهبودی، با نشاط شدن
کماهی: چنانکه هست	قدح: کاسه
مستغرق: غرق شده	کسر: شکستن - کم آمدن
براق: اسب تیزرو	خَلَفَ: جانشین
مرکب: آنچه بر آن سوار شوند	خاییدن: جویدن
طرفة العینی: در یک چشم بر هم زدن	خلقان: مردم

ستر: پوشش	معیت: همراهی
مُدْرِك: دریابنده	فایض: بخشنده - جاری و روان
مُدْرَك: آنچه که دریافته شود	خامه: قلم
سنخ: نوع - جنس	نفخه: دمیدن
لطایف: نکات لطیف و باریک	روایح: بوهای خوش
مستفاد: بهره گرفته شده - مفهوم شده	أستن: ستون
پینکی: چُرت - خوابِ سبک	وسخ: چرک
تهجّد: شب زنده داری	آزال: ازل‌ها
دهر: روزگار	رُهبان: راهبان - مؤمنان مسیحی
عاریه: امانت	عنا: سختی
حُلل: زیورها - جامه‌ها	حوصله: چینه دان پرنده
برازخ: برزخ‌ها	محجوب: پوشیده شده - پنهان
کنف: حمایت	بصایر: چشم‌ها - دیده‌ها
مستبصر: بینا و آگاه	مضیق: تنگنا - سختی
ژیان: خشمگین	انگبین: عسل - شیر
التجا: پناه بردن	بدرگی: بد ذاتی
اتباع: پیروی	خدنگ: تیر
بساتین: بستان‌ها	آلایش: آلودگی - آمیختگی
کمون: پوشیدگی - پنهان شدن	مُنعم: بخشنده - روزی دهنده
اریکه: تخت	ضعاف: ناتوانان
وصمت: عیب و ننگ	سائل: گدا - محتاج
نعم: نعمت‌ها	تائب: توبه کننده

ناقه: بهبود یافته	موت احمر: مرگ سرخ
فاقه: فقر	موت ابیض: مرگ سفید
اباحه: جایز شمردن	موت اخضر: مرگ سبز
مؤانست: انس گرفتن	موت اسود: مرگ سیاه
صعتر: آویشن	صوری: شکلی - ظاهری
نهج: راه	نضارت: شاداب بودن
طایر: پرنده	اقتران: همراهی
هبوط: فرود آمدن	ایذاء: اذیت
تنزل: پایین آمدن	انباز: شریک
فسرده: غمگین	سلک: رشته - صف
جمادات: موجودات بی جان	سماء: آسمان
مسخر: رام شده	کُنه: اصل و نهایت
طوف: طوفان	فرس: اسب
غرایب: چیزهای عجیب	بغته: به ناگاه
خلد: بهشت	پیرایه: آرایش - زینت
قهار: شکست دهنده	هیولا: اصل و ماده هر چیز
مقهور: شکست خورده	سبوح: از اسامی خداوند
استیناس: دوستی و انس گرفتن	انبودن: چیدن - انباشتن
افلاس: فقر و بیچارگی	لمعه: درخشش و روشنی
حلاوت: شیرینی	می انبود: می انباشت
قز: ابریشم	لعب: بازیچه
عور: برهنه	منام: خواب

بہایم: چهار پایان	ہم: غم و اندوہ
حی: قبیلہ	غین: شوریدگی و پراکندگی دل
لُب: برگزیدہ و خالص ہر چیز	اَکلی: خوردندہ
تفویض: سپردن - واگذاشتن	مأکول: خوردنی
اکرام: احترام	عقوبت: مجازات
اعزاز: عزت گذاشتن	جُعِل: حشرہ ای است
تمہید: آمادگی	احداث: چیزهای نو و تازہ
حب: دوستی	انجاس: پلیدی ہا
مرغزار: سبزہ زار	بہیمہ: چہار پا

